

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

ایرج پرنسک زاد

آقای جمالزاده،

این نعمت به شما ارزانی!

در شماره ۷ مورخ ۱۳۶۴ اسفند روزنامه اطلاعات، در دو صفحه متن مصاحبه حجت الاسلام هادی خسروشاهی، سفیر سابق جمهوری اسلامی در واتیکان، با نویسنده نامدار، آقای سید محمد علی جمالزاده، درج شده است.

این مصاحبه، انعکاس وسیعی در مطبوعات تهران یافته است. روزنامه ها و هفته نامه های جمهوری اسلامی درباره آن به بحث پرداخته اند و از اینکه نویسنده سرشناسی نسبت به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی و شخص آقای خمینی، تا این حد اظهار علاقه و اخلاص کرده، طبل های شادمانی نواخته اند. از جمله

هفته نامه اطلاعات بنام گلبرخ، در شماره ویژه نوروز، دونا مسه آقای جمالزاده به سید هادی خسروشاهی، در تجلیل از انقلاب اسلامی را با امضا:

"الافتخار سید محمد علی جمالزاده سید موسوی" چاپ کرده است. از آنجا که

آقای جمالزاده در این مصاحبه، بکرات و بصراحت، اکثریت بلکه تمام ملت ایران را فاسد معرفی کرده اند، تصور می کنم، بعنوان یکی از حامیان ملت ایران، حق داشته باشم بدانم ملاک و مآخذ قضاوت ایشان چیست و بطور زیر تلاشی در این زمینه است.

شماره در صفحه ۴

هلن کافی:

جلوه های پایداری ملت ایران

خانم هلن کافی روزنامه نگار آمریکایی که بطور بیگانه و بیگانه کننده به ایران سفر کرده بود، در گفتگویی اختصاصی با قیام ایران، گزارش مشروحی از روحیه مردم ناگفتنی مقاومت فرهنگی ایرانیان و مبارزات ملی را که ملت علیه رژیم استبداد دینی ارائه داد، او هم چنین، از "بنیادهای انقلاب"، و فساد بالا کبرندگی که در این "بنیادها" رائج است، نمونه هایی جالب توجه مدست داد. (قیام ایران شماره های مورخ ۲۰ و ۲۱ مارس ۱۹۸۶) خانم هلن کافی، مقاومت ملت ایران را، در رفتارهای اجتماعی، در بزرگداشت سنت های ملی، در طرز گفتگو و حتی در طرز پوشش بیگانه عیان مشاهده کرده است. می گوید:

بقیه در صفحه ۱۱

سرفروشت آموزش پزشکی ایران

در آخرین روزهای سال گذشته یکی از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی در جلالی که بر سر انتقال دانشکده های پزشکی به وزارت بهداشت در گرفته است فاش ساخت که وزارت بهداشتی جمهوری اسلامی، وزارتخانه ای است و مانند کسبه خودش راه نمی تواند اداره کند. حجت الاسلام احمدی عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی لایحه انتقال مراکز آموزش پزشکی به وزارت بهداشت را در صورت تصویب و اجرا، زیانبار و فاجعه آمیز خواهد بود و یادآور شد که طرفیست دانشکده های پزشکی کشور پس از انقلاب به پیش از چهار برابر یعنی سه هزار دانشجو پزشکی رسیده است بی آنکه چیزی برای مکانات دانشگاهی افزوده شود و این اعتراض کرده که سطح علمی این رشته با شش آمده است. هاشمی رفسنجایی چندی پیش ادا کرد که بزودی شش هزار دانشجو پزشکی هر سال به دانشگاهها راه خواهند یافت. عضو شورای انقلاب فرهنگی همچنین وزیر بهداشتی را به دروغ گوئی متهم ساخت و گفت اینکه وی گفته است تئوری انقلاب فرهنگی با این لایحه موافق بوده است از ایشان انتظار نمی رفت.

شماره در صفحه ۸

ملایان حاکم روی مارکوس را سفید کردند

پس از مرگ آیت الله خمینی ۸۶ ساله آید می سازند. ملایان، سیوه گردآوری ثروت و چپاول اموال را با دریافت رشوه آغاز کردند. به گفته منابع شهیدیهان ایران، سرخ جاری برای آزادسازی یک زندانی سیاسی، ۵۰۰ هزار تومان و نرخ صدور گذرنامه، ۲۵۰ هزار تومان است. یک ترومنده ایرانی می گوید وی اخیراً برای خروج خود و خانواده اش از ایران، یک میلیون و ۴۸۰ هزار تومان رشوه به ملایان پرداخت. هفته نامه اخبار آمریکا و گزارش های جهان به نقل از یک منبع اطلاعاتی آمریکا می نویسد: ملایان حتی به خزانه ایران دستبرد می زنند. ملایان، میلیون ها دلاری را که از طریق نامشروع به دست می آورند، به بانک های انگلیسی می فرستند و از آن جایی سرو صدا به آمریکا منتقل می سازند. یکی از کارهای که ملایان، به طور قاچاقی به خارج از ایران می فرستند، فرش های نفیس ایرانی است. از آغاز انقلاب، مقادیر زیادی فرش کبرخی از آن ها بیش از ۵۰ هزار دلار ارزش داشته اند، با قایق های کوچک به کشورهای خلیج فارس یا با کامیون از طریق ترکیه به کشورهای همسایه ارسال شده است. منابع ایرانی می گویند قالی های نفیسی به قیمت یک میلیون دلار در یک انبار در راه مبورگ نگهداری می شود تا برای فروش در دنیا عرضه شود.

ح. متکان

جمهوری اسلامی و بن بست فائو

جمهوری اسلامی از موضع تشدید حریف می زند. زمانه ایران جمهوری اسلامی درین چند هفته دائماً "خطا می کنند که اگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از حمایت رژیم عراق دست نکشند تا گزیر با بد منظر عکس العمل قهرآمیز جمهوری اسلامی باشند. کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بخلاف گذشته در مقابل جمهوری اسلامی مدارا به خرج نمی دهند. در اعلامیه های مشترکشان، آن ها جمهوری اسلامی را صریحاً "به تجاوز ظلمی متهم می کنند و همزمان با تلاش های سیاسی برای فشار آوردن بر جمهوری اسلامی، قطع و انتقال نظامی را به منظور مقابله با تهاجم احتمالی آغاز کرده اند. امسار این میان آمریکا به دودوزه بازی خود ادامه می دهد. در حالی که از یک طرف اعلامیه می دهد و عراقی را به استفاده از سلاح شیمیایی متهم می کند، در اعلامیه دیگری متذکر می شود که هرگاه عربستان سعودی و کویت و سایر کشورهای عضو شورای همکاری مورد تهدید قرار گیرند ساکت نخواهد ماند.

بقیه در صفحه ۱۲

سید علی سرچانی

هشتی علوم لعنتی

در صفحه ۶

در هفته های اخیر، روابط جمهوری اسلامی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به مرحله بحرانی رسیده است. مواضعی که کشورهای ذینفع درین مرحله از بحران اتخاذ کرده اند هر کدام در حد خود قابل تامل است ولی برای دستیابی به یک تنظیم منطقی با یکدیگر آنها را مورد توجه قرار داد.

سلطان حسن دوم:

تکفیر خمینی در جهان اسلام

سلطان حسن دوم، پادشاه مراکش، در مصاحبه ای با ژان بانویل، سردبیر هفته نامه "فرانسوی" نیول اسپرواتور، اظهار داشت که تمام علمای مذهبی مراکش به استناد قوانین بنیادی اسلام، خمینی و خمینی گرایی را محکوم کرده اند. سلطان حسن دوم، مراکش گفت خمینی، در جهان اسلام، تکفیر شده است. دعوی او برای جنگ با عراق به نام خدا، از دو نظر، سرود است. نخست از این نظر که عراقی ها، کمتر از دیگران، مسلمان نیستند و سپس از این جهت که خمینی، به هیچ روی ملاحظت ندارد که بگوید کسی مسلمان است و چه کسی مسلمان نیست. خود او از جاده اسلام منحرف شده است.

سلطان حسن دوم در این مصاحبه تاکید کرد که خمینی و همسرانش در ایران، در تبعید و تفسیر قرآن به نفع خود استفاده کرده اند و می گویند با تفسیرهای خود ساختگی که از قرآن به عمل می آورند، اعمال خود را توجیه کنند.

در باره جنگ جمهوری اسلامی و عراق، سلطان حسن دوم اظهار داشت من آنچه در توان دارم برای ختم این جنگ بی رحمانه و در عین حال، بی نتیجه به کار می برم، اما اگر عراق که دوست همیشه مراکش است، از ما تقاضای کمک کند، نمی توانیم از آنجمله این تقاضا خودداری کنیم.

یاد تحقیق دانشگاهی

در باره دانشجویان ایرانی مقیم پاریس

خانم پروانه ر. و آقای فرخ - ص، دودانشجوی ایرانی علوم اجتماعی دانشگاه سوربن، بعنوان ارائه یک رساله مقدماتی Manoire به سه تحقیق رسمی در وضع تحصیلی، معیشت، شغل، خانواده و عقاید سیاسی و وابستگی های فرهنگی مدتها دانشجوی ایرانی (۵۰ دختر و ۵۰ پسر) در پاریس همت گماشتند. حاصل این بررسی دانشگاهی جزوه ای است نزدیک به ۸۰ صفحه، که محققان جوان آن را در اختیار "قیام ایران" گذاشته اند.

با سیاه سازی و ایراد متنان از این دودانشجو، در مقاله ای زیر، ضمن ارائه مهمترین بخش های جزوه تحقیقی، به ویژه بر داده های رساله در مورد وابستگی و علائق گروه مورد بررسی به فرهنگ ملی و فعالیت های سیاسی آن ها، تاکید می ورزیم.

بقیه در صفحه ۳

مقاله‌ای از:

مطبوعات بین‌المللی

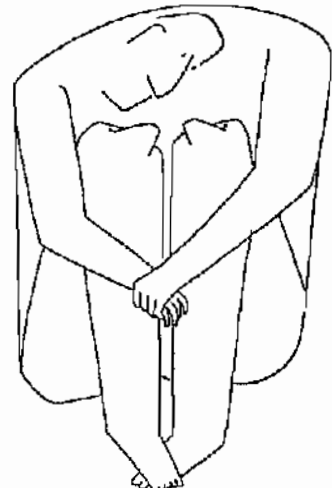
آینده اوپک

منابع تازه با توجه به این که آهنگ استخراج نفت روبه‌کندی می‌رود... اما مشکل بتوان دربارۀ احتمال یک ضرب‌شست تازه از سوی تولیدکنندگان نفت نظر داد. برای آنکه...

اگر کلیشه‌های ساده‌انگارانه موجود در باره "نفت، این نعمت آسمانی را کنار بگذاریم با توجه به وقایع اخیر، دوبرش بر ایمان پیش می‌آید...

فرض کنیم که تقاضای در سطح جهانی روبه افزایش گذارد و کشورهای اوپک امکان یا بحدکته اختلافات خویش را کنار بگذارند و یا منابع مشترکشان را...

چنین پدیده‌هایی روبرو می‌شود. نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد این است که کوشش غرب برای پیش‌بینی و ذخیره اندوزی تنها برای احتمال بنا شده است...



دکترین ریگان



به نظری رسیده‌اند که آقای ریگان هنگام اختیارات از کف نهاده است. زیرا پس از به تبعید فرستادن ژان کلود دووالو...

اما این پرسش هم مطرح می‌شود که آیا امکان ندارد این ضرب‌شست نتیجه معکوس بدهد؟ قدر مسلم این است که...

بر آن را از او پس می‌گیرد. در غیر این صورت، او یک نمی‌توانست به هدف خویش دست یابد...

حکیم یک دادگاه در آلمان:

محکومیت مجاهد چاقوکش

یکی از رهبران محلی سازمان مجاهدین خلق، که یک روزنامه‌نگار ایرانی را به "اعدام انقلابی" تهدید کرده بود، از سوی دادگاه شیر مونستر واقع در آلمان غربی، محکوم شناخته شد...

محکم سرفری با حمایت چندتن از ارکان خود شبانگاه در یکی از خیابان‌های شهر مونستر، راه بر ریبی بیست و تعدادی سباز جاقو وی را از پا در آورد...

اوغای هیئت نمایندگی خویش در مفسر سازمان ملل تا اندازه چشمگیری بگاهد. روز سیزدهم مارس هم دونو جنگ...

سر مقاله، لوموند، چهارشنبه ۲۶ مارس ۸۶

شود این چیزی است که مو سات مالی وپانکی اروپا و ژاپون در مقابلش خواهند بستا دویه با خرید مقادیر معتدله (دلار) از طریق انتشار رسول خویش (اقدام خواهند کرد، چنان که در ۷۳ - ۱۹۷۱ و سپس در ۷۸ - ۱۹۷۷ کردند...

بل فاسرا، لوموند، ۲۵ مارس ۱۹۸۶

آقای جمالزاده، این نعمت به شما ارزانی!

شبه از صفحه ۱

مباحثه کننده، در مقدمه، توضیح می دهد که این مباحثه، اخیراً "در خصوص صورت گرفته و از روی نواری پیاپی شده است. سپس می فرماید:

"جمال زاده دو بار گفته بود که من یک بار به سال ۱۳۶۱ که بعنوان سرپرست هیأت ایرانی برای شرکت در کنفرانس حقوق بشر سازمان ملل به زور فرستاده شدم و یک بار هم چند ماه پیش که برای دیدار شیخ عمرالطلسانی، رهبر ده ساله اخوان المسلمین در بیمارستان، به لوگانو رفته بودم."

من از شخصیت مباحثه کننده، که بعنوان مدیر تئوریسم جمهوری اسلامی در اروپا شهرت استواری یافته است و مقام صد عالی و از سفر به ژنو، چیزی نمی گویم. آقای جمالزاده مختارند با هر کس که میخواهند، از کس و ناکس، مباحثه کنند اما شایسته نیست هر چه میخواهند بگویند.

آقای جمالزاده مباحثه را اینطور آغاز می کنند:

"خیلی متشکرم که از من پیرمرد یاد کرده اید. من الان ۹۶ سال دارم و در این سن، وقتی می بینم شما از راه دور به دیدن من آید خیلی خوشحال می شوم. در مورد انقلاب اسلامی ایران، من قبلاً هم خدمت شما نوشته ام که گمان نمی کنم تازه ام در مقیده ام تغییر پیدا بشود. این انقلاب نعمت خدائی برای ملت ایران بود."

برای ما ایرانی ها - به رغم ایشان که خواهیم دید اکثریت بلکه تمام مسأله فاسدی دانند - کهولت بخودی خود، در خور رعایت است. بخصوص کهولت نویسنده ای که خدمتش به ادبیات جدید ایران قابل انکار نیست، ولی با توجه به اینکه آقای جمالزاده انقلاب اسلامی را "نعمت خدائی" دانسته اند و همین انقلاب اسلامی، بارها و بارها، همسالان ایشان را در برابر آتش جوخه اعدام قرار داده است، تصور می کنم مجازاً شما را از این رعایت بگذرم و خلافتگویی های ایشان را بحضورشان یادآوری کنم و بگویم که بعضی ایشان که گمان نمی کنند تازه اند در عقیده شان تغییر پیدا شود، بنده به قرائن بسیار این گمان را می کنم.

این مباحثه عمدتاً "از دوی بخش تشکیل می شود: بخشی به تحلیل انقلاب اسلامی و تکریم فهم و درایت و دانش آقای خمینی و بخشی دیگر به تاءکید بر فساد بی نهایت ملت ایران، از شاه و گدا، اختتام دارد. در مقام تحلیل از انقلاب اسلامی، آقای جمالزاده، گذشته از اینکه معتقدند "این انقلاب نعمت خدائی برای ملت ایران" بود، برای مراحل مختلف انقلاب و آغاز کار دادگاه های انقلاب، کلاه از سر برمی دارند:

"البته انقلاب اسلامی که پیروز شد، در چند ماه اول بسیار شهرت خوبی در دنیا پیدا کرد، بعد کم کم وقتی که انقلاب واقعی شروع شد، یعنی اشخاص مقصراً به محکمه گسارند، استنطاق کردند، تعزیر یا تنبیه کردند، داد و بیداد شروع شد. این داد و بیداد که بلند شد، علتش این بود که شما دشمنان زیادی داشتید که از ایران فرار کرده بودند، همه پولدار بودند، عموماً "با سواد بودند، زبان های خارجی را می دانستند، با روزنامه نویس ها زود می توانستند تماس پیدا کنند..."

و در جای دیگر به کمالات امام خمینی متذکر می شوند:

"امام آدم ملا و حکیمی است... من کتابهای امام را می خوانم و گاهی تعجب می کنم از این حرفهای مزخرفی که دشمنان می زنند. امام آدم باهوس و سیاسی دان، با فهم و به عقیده من نا حیز، آشنا با موزسیاست است."

و آنگاه در جواب حجت الاسلام که می پرسد: بنظر شما این انقلاب اسلامی بود یا ملی - تمام انقلاب های تاریخ ایران را مذهبی معرفی می کنند و:

"سرانجام انقلاب ۲۲ بهمن به رهبری امام خمینی، همه و همه انگیزه مذهبی داشته و در همین انقلاب اسلامی دوست و دشمن به نقش تعیین کننده روحانیت اعتراف دارند. پس این انقلاب اسلامی بود که توانست آن دستگاه فاسد ریشه دار را نابود کند. البته اگر مراد از انقلاب ملی به معنای شرکت همه مردم ایران باشد، ملی همه شرکت کردند ولی میدانیم که اکثریت مردم ایران مسلمانند و با هدف اسلامی انقلاب کردند و در پیکی از نامه های مندرج، می نویسند:

"... در این چکیده، این عقیر سرایسا تقصیر است آقای خمینی را بنا برده ام تا آنکه ارادت بسیار محکم و خالصانه بحضور انورش دارم، فکر کردم کسی نتواند بگوید باز با یک متملق دروغی و چاپلوسی دمدی طرف شده ایم."

و حراج مدح و ثنا را بجای می رسانند که بلافاصله خطاب به حجت الاسلام می گویند:

"شما که سرکار رهتید، طرفدار دین و ایران هستید، طرفداران قانون و اخلاق هستید."

این ها در آن زمان اکثریت یا حقوق بگیر اداره بودند و یا عملاً تا طور ظلمه و امروز هم به جای خدمت به همین خلق از پشت به انقلاب و مردم خوب ما خنجر می زنند و توجیه تبهکارانی چون علی امینی و شاهپور بختیار را دیگران شده اند."

من از این قسمت می گذرم چون آقای جمالزاده اولین نفری نیستند که به مصلحت وقت، به اینگونه مباحثی ها پرداخته اند، آنها و اینها به یکدیگر ارزانی!

اما قسمت دردناک مباحثه ایشان آنجائی است که بر فساد همه جا شبهه همه گیر ملت ایران از آغاز تا امروز تاءکید می کنند:

"ما هزار و چهارصد سال است که مسلمانیم، مدام وعظ و روایای مذهبی ما در مساجد، در ماه رمضان، در ماه محرم و صفر، گفته اند فلان بکسید، نیکو باشید، متقی باشید، اما در اکثریت، متقی نشدیم، روز بروز کافرتر شدیم، بمعنی تمام این لفظ ما کافر شدیم. ما می گوئیم بی مایه فطیر است، با پول بالای سیل شاه می شود رسید غربال مثل های ما تمام و تمام دال بر فساد است. فساد اخلاق مرض مزمنی است. برای اینکه این فساد که مادر آن هستیم تازه بوجود نیامده، قرن ها است که ما فاسدیم. شما در زندگی یادشاهان ایران، که من مسئول جمع آوری هستم و اگر عمر باقی باشد می خواهم آنرا به اسم "دیوان مظالم" به چاپ برسانم حیرتهای می خوانید که اصلاً بسا و گردنی نیست..."

و آنگاه از فساد پادشاهان گذشته به محمدرضا شاه می رسند:

"این آدم های فاسد امروز مخالف انقلابند البته من عقیده دارم که شخص محمد رضا شاه در راه فساد قرار داشت و اگر انقلاب نمی شد، حتی همه دهاتی های ما هم فاسد و خیانتکار می شدند..."

و پس از نقل حکایتی از یکی از رجال فاسد رژیم گذشته، قبا را به تن بقیسه افراد ملت هم می پوشانند:

"در هر صورت فساد در ایران بی نهایت زیاد است، انقلابیون ایران خیال می کنند که با چوب و فلک و اینچ سوراخ می شود جلوی فساد را گرفت - چند نفر فاسد را می شود کشت ؟ - اکثریت، تمام ما فاسد هستیم..."

گذرا اینجا تلویحاً "تنها" انقلابیون را از پهنه فساد سراسری ملت مستثنی می کنند.

آقای جمالزاده، بعد از این ادعا نامه بی رحمانه علیه ملت ایران، به شرح گرفتاریهای خود در راه مبارزه با فساد می پردازند.

"من کتابی نوشته بودم راجع به "ظلمات ما ایرانیان". در ایران قدغن شد. در زمان قبل از انقلاب مرا خولی اذیت کردند. دو سال من با سپورت نداشتم، در یک راپورت رسمی نوشتند جمال زاده نه فقط خائن بلکه جانیسی است. این کتاب را به نازکی در آمریکا دوباره چاپ کرده اند، توسط یک ناشر ایرانی، همان ناشر قدیم من که شماش معرفت است. این مسائلی که واقع شده، راپورت هایی که از طرف اداره سانسور به هیئت وزراء رفت، خود سانسور کننده کپی گزارش را برای من فرستاد، در آنجا چاپ کرده اند... فساد در ایران بیش از آن هست که ما فکر می کنیم. در کتاب "ظلمات ما ایرانیان" این مسئله را تا اندازه ای نشان داده ام از روی اسنادی که خود ایرانی ها یا فرنگی ها نوشته اند، من آنها را جمع آوری کرده ام. اول راجع به محسبات اخلاقی ایرانی ها است، برای اینکه ایراد نگیرند، با وجود این پسر مرا در آورند."

در مقوله فساد ایرانیان از آغاز تا انجام، به فساد ایرانیان در زمان ساسانیان و حمله اعراب می پردازند:

"نگو سار شدت ساسانیان - از آن زشت کردار ایرانیان... حرف حق این است که خود فردوسی در او خرابها نموده، اخلاق ایرانیان را از زبان رستم، رئیس لشکر ایرانی که مقتول شد، مرد بسیار با قهمی بود، با دربار نمی ساخت. مثل همیشه آدم های خوب با دربار نمی توانستند بسازند..."

اجازه می خواهم بمناسبت فتوای ایشان بر فساد "اکثریت بیل تمام مردم ایران" با نهایت شائستگی - علیرغم حقوق صحبت و مجالست گذشته - موضوعی را به خاطر ایشان یادآوری نمایم و تمسهای از ما برای گرفتاری های ایشان را بازگو کنم.

بنده، بعد از مدت ها آشنائی مکتوبه ای با آقای جمالزاده، بیست سال پیش، در سال ۱۳۴۵، که در نزو قشون بودم سعادت دیدارشان را پیدا کردم.

آن موقع، آقای جمالزاده در نمایندگی دانشی ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل متحد در ژنو، سمت رایزن فرهنگی داشتند و از حقوق و مزایای دیپلماتیک استفاده می کردند. این پستی بود که بخاطر ایشان احداث کرده بودند. زیرا نمایندگی ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل متحد کار فرهنگی نداشت و مسوور فرهنگی با سفارت ایران در برن بود، و هیچ لازم به یادآوری نیست که اینگونه پست های بدون میز و مشمول حقوق و مزایا، به دستور و فرمان محمدرضا شاه ایجاد می شد و لاغیر، و آن موقع، تا آنجا که بنده بیاد دارم، آقای جمالزاده، با سخنرانی و بحث در مجالس و محافل، نسبت به این لطف، تا سرحد امکان و اقتدار خود، حقگزاری می کردند.

در نتیجه وقتی حجت الاسلام خسرو شاهی، در مقاله مندرج در هفته نامه گلچرخ - یقیناً "بر اساس اظهارات آقای جمالزاده - بقیه در صفحه ۱

مشتی غلوم لعنتی

بیرمرد طرف و عارفی که در کار من ایستاده بود، با اشارت و لبخندی، حیرت مرا برطرف کرد و آهسته در گوشم گفت: «نگران مباش، مشت غلوم هر سال همین وضع را دارد، مردم هم وقتی که به جوش می آیند توجیهی به مفهوم لغت‌های او ندارند، هر چه بگویند تأییدش می‌کنند.»

نمیدانم چرا بعد از سی سال، این صحنه به فراموشی گراییده، بر صفحه خاطر من جان گرفته است. آیا بین شعرهای میوه چیدن انقلاب و لغت‌های مشت غلوم شباهتی هست؟ آیا مردان محترم و بیستازی که یکباره متکرر همه گذشته‌های ملت ما شده‌اند و روز و شب سوابق دوهزار و پانصد سال بدبختی و بی‌غیرتی اجدادمان را به رخشان می‌کنند و ما هم یکصد تا تأییدشان می‌کنیم و شعارشان را تکرار می‌نماییم، چنان دستخوش شور و هیجان شده‌اند که مجالی برای تأمل ندارند؟

آیا بزرگوارانی که فرهنگ گذشته ما را یکسر محکوم می‌کنند و داغ باطله استماری و انحرافی بر آن می‌زنند، آنهم نه گذشته مربوط به ده بیست سال اخیر، بلکه گذشته مربوط به دوهزار و پانصد سال راه می‌دانند چه می‌گویند، یا سبیل انقلاب سده تغزل را در هم شکسته است؟

همه حیثیت ما ملت ایران در جهان آشفته‌سازان امروز منحصر به عظمت فرهنگمان بود و بس. حرشی که جهانیان برای ایرانی قائل بودند و امتیازی که بین او و بعضی ملت‌های همسایه و هم‌اتاقیش می‌گذشتند به نیایش فرهنگش بود و بس. اکنون با چه جرأتی و به چه تپتی همه یکصد و شصت و یکصدت که تیشه به ریشه گذشته خود بزنیم و خط بطلان بکشیم بر آنچه داریم و بسیاری از نودولتان جهان ندارند.

آنانکه فرهنگ ایرانی را بدون تمییز حدی و زمانی، یکسر محکوم می‌کنند و طاعتی می‌دانند، آیا دانسته می‌خواهند رابطه ما را با گذشته غرورآفرینان قطع کنند و همه ارکان هویت ملی ما را در هم بشکنند، یا غلبه احساسات بدین رهگذار خطرناکان کشانده است؟ سندی و فردوسی و حافظ چه گناهی کرده‌اند که می‌خواهیم نامشان را از ورق هستی بزداییم؟ زبان فارسی و فرهنگ خیره‌کننده‌اش چه تنگی بر دامن حیثیت ما بسته است که یکباره طردش کرده‌ایم و همه زمامدارانمان از بیخ و بن مرید یسربین تعظان شده‌اند و همه مرز نشینانمان از فارسی‌گویی نبی می‌کنند؟ ملت ایران بر فساد و چپور آرازمیری ملتبان کرده است یا به کین فزاد و ملیت و فرهنگ خویش کسر بسته است؟

عبارت «طاعت دو هزار و پانصد سال» که ورد زبان مسئولان و مستندینان سلطنت شده است، چه مفهومی دارد؟ یعنی دو هزار و پانصد سال اجداد ما احق بودند و تومری خوردند و عقلمندان رسید که بساط سلطنت را برچینند، و این ماییم که به حماقت و بی‌هستی دوهزار و پانصد ساله آنان خاتمه داده‌ایم؟

درین زمامداران گذشته فریبون داشته‌ایم، شاکم هم بوده است، شاه‌عباس داشته‌ایم، شاه‌سلطان حسین هم بوده است. نیاکان ما هم هر وقت بیداد و فساد پادشاهی چنانچه براب آورده است با همین قدرت و صلاحیتی قیام کرده‌اند که من و شما کرده‌ایم. مگر داستان کاوه آهنگر اشارتی بدین نیام توده‌های ستم‌رسیده نیست؟ مگر دوما پادشاهی که نه تنها تاج و تخت که سر و جان خود را به کینر ستم دادند، نموداری از بیداری ملت ما نیست؟

چرا بر سر شاخ نشسته‌ایم و بن می‌زنیم. چرا تیشه بر ریشه اصالت و ملیت خود می‌زنیم. عجب است، به سرزشتن نیاکانمان کمر بسته‌ایم که چرا هفتصد سال پیش رژیم سلطنتی را به جمهوری تبدیل نکردند. در آن عهد و زمان در کجای دنیا مفهوم ملت و حکومت ملی مصداقی داشت که در ایران نداشت؟

ملت ایران هم، چون هر ملت بیدار و زنده‌ای، همیشه نیک و بد زمامدارانش را سنجیده است و هر وقت کاسه صبرش از بیداد شترگران لبریز شده به مقاومت و طمان برخاسته، منتها این طمان‌ها گاهی به صورت قیام ملی و عمومی ظاهر شده است و گاهی با همت سرداران فدائکار و زمانی در نقاب طیبان و ملازمان درباری.

مگر قیام ملت ستم‌زده، محصلیه‌اش را از نخت فرعونیش فرو نکشید؟ مگر رشادت یعقوب‌لیت لریزه در ارکان خلافت عباسی نینداخت؟ مگر سرداران و نزدیکان نادر سر ماجراجوی و انباشته از جنون قدرت او را بر سینه‌اش نهادند؟

یقین داشته باشید اگر سلطنت محمد رضا شاه نیز از آغاز به همان فساد و استبدادی بود که در سالیان اخیر، سالها پیش از این خشم و نفرت مردم در پندرش کرده بود.

چه اصراری است که ما را از گذشته تاریخیمان جدا کنند؟ ایران ایران است و ایرانی هم ایرانی خواهد بود، تا روزی که مرزها وجود دارد و ملت‌ها، ما نیز به علائق ملی خود دل بسته‌ایم.

فلا همه در جوش و خروش انقلابیم. عقده‌ها و نفرت‌هایی که در طول سالهای آرازمیری در جان و دل ملت انباشته است، چون سیل خروشان به حرکت آمده و همه چیز را در هم می‌شکند.

هر چه امروز بریزیم، شکست‌ناوگان نیست. هر چه امروز بگویم، بکنم، معذوم جای دریغ و تأسف بسیار است اگر این سیل بنیان‌کن بجای دوهم ریختن ارکان فساد و استبداد و جهالت، لطمه‌ای بر اساس ملیت و فرهنگ ما وارد آورد.

در خاتمه اگر کسی است یک حرف پس است.

تغزل از مجموعه مقالات "در آستین مرقع" چاپ تهران - زمستان ۱۳۶۲

که معمولاً هنرمندی سینه‌زنان و تزیینات شیشه‌گردانان به اوج می‌رسد. مجلس با شکوهی بود. زمزمه آهوند روضه‌خوان در امواج صداهای گوناگون جیمیتی دهمزار تفری به گوش نمی‌رسید. سفوفی امسوات مجلس از اجزای گوناگونی ترکیب شده بود، دسته‌ای که سلوات می‌فرستادند، زنانی که بر سر و سینه می‌کوبیدند و حسین حسین می‌زدند، مادرانی که با بیجه‌های فنونشان کلنجار می‌رفتند و شیرخوارگانی که از ازحام و گرما به جان آمده بودند و جیب می‌کشیدند و سفاهاتی که با لگدمال کردن مردم «بنوش به یاد حسین» می‌دادند و خادمی که با رها کردن سینی چای و صدای شکستن استکانها به این مجموعه اصوات تنوع بیشتری می‌بخشیدند.

مقارن ظهر، فریاد رسای مشت غلوم مجلس را تکان داد و نزدیکت شدن دست را اعلام کرد. مردم برخاستند و کوچی دادند. لحظه‌ای بعد صدای زنجیر سینه‌زنان و بلبل و شیور نوازندگان و شیعه‌ایان و نمره اشتران در فضا پیچید و دربی آن از مشرق آستانه در، خورشید جمال مشت غلوم طلوع کرد، با پیراهن بلند و سیاه، با فرقی کاهگل‌اندود و کاکلی آشفته، با دهانی کف پر لب آورده، با چشمانی خون‌گرفته و با شمیری بر آسان افراخته و با انبوه بیجه‌های همراهش.

مشتی غلوم امروز اندک شباهتی با مشت غلوم ده روز پیش نداشت. شور ایوان و جوش عزا و شکوه مراسم به او قدرتی بیش از جبه و طبیعتش بخشیده بود. اتم شکافته و الکترون رهاشده‌ای بود که حضورش رعشه بر زمین و زمان می‌افکند. گوئی از عظمت مقام موقتی خوش باخبر بود و می‌دانست که در شرایط حاضر، هزاران نفر مردمی با فریاد او همراهی می‌کنند که در روزهای معمولی بجزمت جواب سلامش را می‌دادند. با شور و خروش قدم در حیاط مجلس گذاشت و شمیرش را در هوا تکانی داد و با همه وجودش فریاد زد: «های مردم! بریزید لعنت!» و جمیت سودازده دهمزار تفری همصدا خروشدند که «بیش‌باد و کم‌بیاده». قدم دیگر را برداشت و تکانی دیگر به شمیر داد و فریاد زد «های مردم، بر سر لعنت!» و صدای هدهنگ خلاق اوج گرفت که «بیش‌باد و کم‌بیاده». اکنون نکته سوزیک به محل نزدیک شده و صدای طبل‌ها و تفریس شیورها غلغلای در مجلس عزا افکننده بود و مشت غلوم که هیبت چلبه و همدانای مردم، سرست شور و خروش کرده بود، نمره کشید که «های مردم، بر این زیاد لعنت!» و مردم که دیگر در ازحام بی‌سایه و هیجان احساسات بدشورای عبارات او را می‌شنیدند، تأییدش کردند که «بیش‌باد و کم‌بیاده»

مشتی غلوم همچنان لعنت‌کان به وسط مجلس و نزدیک منبر رسید، و من که از نزدیک می‌توانستم شور و هیجان او را ببینم و صدایش را که دیگر تا حدی نامفهوم شده بود بشنوم، نگران این بودم که بیاد مرد عزیز از شدت هیجان و خروش سکت کند، که شنیدم با فریادی از هیبه رسای می‌گوید «های مردم، بر پدرتان لعنت!» از این شمار یکمخوردم و نگران عکس‌العمل خلاق شدم که فریاد «بیش‌باد و کم‌بیاده» مردم از نگرانی نجام داد. مشت غلوم قسمی دیگر پیش نهاد و فریاد زد «های مردم، بر جد و آبادتان لعنت!» و مردم یکصد تا تأییدش کردند که «بیش‌باد و کم‌بیاده»

تغزل سیزده نوروزما

گلبن میش میدو ساقی کفندار که / باد ببارمی وز باد و خورشیدار که
 هر گل نوز گلرخی یاه، بی کندولی / گوش من شنو کجا دیده اعتبار که
 مجلس بزم صیقل اغایه مرادوست / ای دم صبح خوش ترش ناز و تازیت که
 حسن فردوشی کلم نیست تحمل ای صبا / دست زوم بخون دل بربزدانگار که
 شمع سحرگویی اگر لاف نه خاضق تو زد / خصم زبان دراز شد خیر آبدار که
 گفت مگر زل من بر سه نداری نزد / مردم ازین بوس ملی قدرتت آیدار که

حافظ اگر چه در سخن خازن سخن گفت
 از دم روزگار و درون طبع سخن گزار که

در میان هم‌ولایتی‌های مجلس آنان که قله رفیع چهل‌سالگی را پشت سر گذاشته و در سراسیمه عبرت‌خیز حیات افتاده‌اند، عموماً با نام پسر آوازه «مشتی غلوم لعنتی» آشنایند.

این مشت غلوم لعنتی از آن مخلوقات سرزیر و پرتحل و آرامی بود که هر چند گاه یکبار، جوش جنون بر وجودشان سلط می‌شود و بهر کجایی دست می‌زنند که بکلی نامتظر و بی‌سایه است. مشت ما هم سبید و پنجاه و پنج روز سال را با چنان آرامشی پشت پایتلی مبارزه قنای سیری می‌کرد که زبانزد هنگام و مایه بخش شیفت و وسیله تفریح و تسخر بیجه‌های بازار بود. مرد شریف و بی‌آزار چهل‌سال متوالی در پست ثابت و بلاسازع «شاگرد قنای» خدمت کرده بود، بی آنکه لحظه‌ای از یکنواختی کارش دستخوش ملال شود، یا از گرانی بار میشت نقش گلابی‌ای بر چسره چپروکیده‌اش بنشیند.

در مقابل این سبید و پنجاه و پنج روز کار یکنواخت و آرامش حیرت‌انگیز، سالی ده روز مشت غلوم دیوانه آب و آتشی می‌شد و به تمییز خودش دیوانه «عشق حسینی»؛ و همه عقده‌های فروخورده یکساله رادر این ده روز عاشورا بیرون می‌ریخت.

در شهرک دورافتاده ماء سیرجان، همیشه و در همه فصول سال مجالس عزاداری سرورآزادگان برپاست. اما در ماههای محرم و سفر قیامه شهر بکلی عوض می‌شود و از هر گوشه آن بانگ نوحه‌سرانی چارشان حسینی به عیوق می‌رسد؛ از بام‌دادانی که تفاوت نکند لیل و نهار تا ساعتی بعد از نیمه‌شب، نیازی به گفتن نیست که ده روز اول محرم شکوه دیگری دارد و مردم همه کار و زندگی خود را رها می‌کنند و به مجالس روضه‌خوانی روی آورند. و همین «دعوه عاشورا» دوران جوش و غلیان و خودنمایی مشت غلوم لعنتی است.

این عبارات را بهتر بود با فعل ماضی می‌نوشتیم؛ زیرا آنچه عرض کردم مربوط به دست‌کم سی سال پیش است. در طول سالهای اخیر چون از شهر و دیار خود آواره بودم نمی‌دانم آن مجلس باشکوه عزاداری هنوز دایر است یا سلیقه مردم زمانه دیگرگون شده است و گرفتارهای زندگی مجالس باقی نگذاشته تا مردم به یاد آخرت باشند و توشه راهی تدارک بینند.

باری، مشت غلوم ما، در این ده روز یک پارچه آتش می‌شد. چهل پنجاه نفری بیجه‌های یابرنه و یتیم شهر را جمع می‌کرد، مقداری کاه گل برفوق آنها می‌مالید و خوردش هم پیراهن عربی سیاهی می‌پوشید و شمیر رنگ خورده‌ای که مردم رنگ نیاکانی بود، در دست می‌گرفت و باتفاق بیجه‌ها، بیلباشی دسته سینه‌زنان راه می‌افتاد و در مجالس سوکواروی هنرنمایی می‌کرد.

باشکوه‌ترین مجلس عزاداری در دهه اول محرم اختصاص به یکروز ایقان شهر داشت که از حوالی ساعت ۸ بامداد مراسم روضه‌خوانی در حیاط وسیع خانه بزرگ او شروع می‌شد و تا یک ساعتی از ظهر گذشته ادامه می‌یافت.

تقریباً همه جمعیت ده دوازده هزار نفری سیرجان در این مجلس جمع می‌شدند و اغلب از ساعت‌های نخستین بامداد به آنجا می‌رفتند تا جایی مناسبتر دست و پا کنند که مشرف بر مجلس باشد و بتواند هنگام ورود دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی، مراسم را براحتی تماشا کند.

اگرچه دو سه چهار ساعت اول مجلس، عده‌ای روضه‌خوان به منبر می‌رفتند و چون هنوز استفاده از وسایل صوتی و میکروفن و بلندگو معمول نشده بود با صدای لرزان و بر روی خود زمزمه‌ای می‌کردند، اما گوش کسی بدهکار آنان نبود و همه تلاش‌ها و سحر خیزی‌ها مصروف این بود که در حوالی ظهر یا شنیدن نمره مشت غلوم، همه اهل مجلس از جا برخیزند و برای ورود دسته عزاداران، کوچی بدهند و مراسم را تماشا کنند. مشت غلوم نازنین ما پیشرو دسته بود و از دو کوچی مانده به محل روضه‌خوانی، با فریادی که در هر ازحامی شنیده می‌شد، حرکت دسته را اعلام می‌کرد. برآستی گلیاتک رسای مشت غلوم بی‌شباهت به موراسرافیل نبود؛ چه، جمیت دهمزار نفری با شنیدن نخستین نمره او که «های مردم! بریزید لعنت»، سراسیمه از جا برمی‌خاستند و به انتظار ورود دسته، راه می‌دادند و با ظاهر شدن قیامه کاه گلسالی شده مشت غلوم و شمیر آهینخته‌اش در آستانه دره و با شنیدن شمار لعنتی، یکصد جواب می‌دادند «بیش‌باد و کم‌بیاده». (ظاهر! فلسفه سنت «لعنتی» را هم دریافتید که به معنی «لعنت‌کننده» است نه «ملعون».)

داستانی که به دنبال این مقدمه مفصل می‌خوانم به عرضتان برسانم مربوط به سی سال پیش است و شرح صحنه‌ایست که شخصاً ناظر آن بوده‌ام.

روز عاشورای سی سال پیش من هم از جمله مستمان آن مجلس باشکوه بودم و جایی که به مدد دوستان و عنایت صاحبخانه تعیین شده بود درجه ایقانی بود مشرف بر حیاط و درست کنار منبر واعظ؛ یعنی همان تعلقه‌ای

ناصر خسرو، شاعر مقاومت

(قسمت دوم)

نوشته مهتابین

گرگی تو، نهمیرمخراسان را
سلطان نبود چنین، تو شیطانی
عریان و بی‌نام، باران دشنام
بر محمود غزنوی می‌باراند
و چنایات او را در هفت و خشتلان
به رخ ستایشگرانش
می‌کشد که بر هرگی او مرثیه
باخته‌اند:
به ملک ترک چراغ‌تره‌ایند، یادکنید
جلال دولت محمودزا و لستان را
چو هند را به سم اسب خویش
ویران کرد
به پای پیلان سپرد خاک
فتلان را
شما فریفتگان پیش او همی
گفتید
هزار سال فزون با دهمرسلطان را

سلام و ناسرا

گاه از فرط عصبیت و چه بسیار آن روی
که در تبلیغ و نشر کند رفته
و پاسخی گسترده به دعوت خود ندیده‌است،
همشهریان را نیز از تیغ اتهام بی‌نصیب نمی‌گذارد
و از سرزمینی که آن همه دوستش دارد و داشته‌است
بسیه ناسزا یاد می‌کند، که (دیوستان شد زمین و خاک
خراسان) .

زادگاه خود (بلخ) را ما (من) می‌خواهره
و دزد و لوطی وزن باره (می‌خواند، با این همه درگوشه‌ای
عزت گاه، صدای یار و دیار را در گوش جان می‌شنود
و درد جانگزا را بروز می‌دهد. (سلام کن زمن ای باد،
مر خراسان را) .

تا گفته پیداست، که خنثی درباره‌ی حقانیت
مذهبی او در میان نیست که داری برپایه‌ی باورهای
امروزی نه منطقی است و نه سزاوار.

ناصر خسرو را یک متعصب و خشک مقدس و یا به "دلیل"
پرهیز از مدیحه‌سرایی (در خدمت شاهان) عنصری
آزاده شمرند، قضاوتی در هر دو صورت نارواست.
تصعب آنجا است که انسان بر اقل ترزریق شده
تبیان و راه بر عقل و تشخیص و تمیز زدند،
و اگر چه بر مذهب جدید یا قدرت‌ایستاده،
اما بر آن پس از جهل و اندی سال عصر
ایمان آورده‌است. گذر از ارثیه‌ای چنین سنگین
و مزن خود دلیل آماجگی بر مقابله با خام
طبعی و تصعب است. اینکه معیارهای او دقیق
بوده‌اند و یا به غلط خوانده‌اند، حکایت دیگری
است. همین که در آستانه‌ی پیروی، پشت
باورهای کهنسال را می‌کنند، نشانه‌ی آن
است که تصعب را شکسته‌است. مشکل فهم
فقط همان است که ناشی از چنین پای
بند استدلالات و در آن پایه از دقت
و باریک بینی، دردستگاهی که چندان
هم با کیزه نیست، چگونه شاعری
از فضیلت جستجو است؟ آیا این " استنباط "
بدور از منطقی است که ناصر خسرو
را نیز همان اصناسی برمی‌انگیزد
که ابومسلم‌ها را برانگیخت؟

آیا آن فضائی که خرده‌خرده با جوش‌های
استقلال طلبانه برمی‌شود، بر عطفی
او اثر نگذاشته‌اند؟ این درست است که
فاطمیان نیز خود زتیره‌های تازی
اند و نیز این صحیح است که کشش
ناصر خسرو عمدتاً " به مفاهیم مذهبی
آمیخته است، با این همه، آیا نمی‌توان
گمان کرد، بغضی که از سلطه‌ی مستقیم
بنی عباس در گلوئی او نشسته‌است،
از همان دردی است که ابومسلم
را به براندازی بنی امیه برانگیخت؟

در اتحاد ابومسلم با بنی عباس
و به مقابله با بنی امیه و اتفاق ناصر خسرو
با فاطمی‌ها برضد بنی عباس، شباهتی
به چشم نمی‌خورد. گذشته از این
مگر شیعیان را به نگرانی و مگر شیعی
گری (البته در برهه‌ای از تاریخ)
به جلوه‌ای از بی‌زتاب استقلال طلبانه
ایرانیان مبدل نشد؟ تردید نمی‌کنیم
که ناصر خسرو حتی ابومسلم را منحصر
" جا ذبه‌های ملی (بدانگونه که ما
امروز معنا می‌کنیم) به سوی مذهب
و سیاست جدید سوق نداده‌است.
ظهور این گونه رگه‌های مقاومت
درواقع نوعی انعکاس و دفاع
طبیعی است که نا پیدایش و شاید هم
غیر ارادی از عنصر قومیت و نفرت
از سلطه‌ی اجنبی مایه می‌گیرد.

می‌توان این طور تصور کرد که ناصر خسرو
ها و نیز فدائیان " جنبش الموت "
را عطفی طبیعی است " با زکشت
به هویت "، نکان می‌دا دوخواه
ناخواه به دوستی با دشمن دعوت می‌کرد.
راستی را، ناصر خسرو آیا در این
بیعت‌ها خاطر می‌رستم قهرمان
اساطیری ایران و یا یعقوب صفاری
را زنده نمی‌کند.

بر سر قبله احرار ز ولستان بود
چنانکه کعبه است امروز، اهل ایمان را
چو این استنباط که اصراری هم
بر تقطیع آن نیست گرایش
برشتا بنا خسرو به فاطمیان
را چگونه می‌توان تعبیر کرد؟
و بهرحال این کاریست در حسد
همت‌ا هل تحقیق و نهراقم
این یادداشت‌ها، با این حساب
روشن که مفهوم " تحقیق "
فرا تر و سنگین تر از تلاش
و کنگاش بخاطر دسترسی به آن
است که شاعری با نوبسته‌ای
یا عالمی در فلان سال بزا
دور به همان سال بمرود.

اگر عنصری ملک الشعراء در بار غزنوی
به مزد هسر مدیحه‌ای گنجی
به گنجی منی نهی، آنچنان که
سه (دیگدان از نقره) مبرزه
و (آلات خوان) از طلا میسازد،
ناصر خسرو جاه و مقام
و ملک و مکتب را که به یاد فتا می‌دهد،
هیچ، هر دم دشمنی تازه می‌تراشد
و مصیبتی مرگبار برپا می‌کند.
چندانکه ناگزیر باید هر شبی
را در گوشه‌ای به اختفا سر کند
و از بیم دام دارو غه
و محتسب به احتیاط قدم بردارد
و سال‌های دراز در نقطه‌ای
دور افتاده چون " یمنگانه "
عمر بر مصیبت راه پاپایان آورد.

لبنه، تیز تیغ قهر او تنها بر گردن
شاعران مدیحه‌سرای نیست،
بیش از آنها، بر قفا می‌پیچد.
همان ها که تا چندی پیش
بر مصاحبت‌شان به رغبت تمام
افتخار کرده و آفرین‌ها خریده‌است.

وزرنج روزگار چو جاسم
توه گشت یک چند با شانه
در یادش اندم وز سال‌ها
چو نمیدشد دلم

زی اهل طیلان و عمامه
و ردا شدم از شاه زی فقیه
چنان بود رفتنم کز بیم
مور، در دهن از دها شدم

زیرا که دردنیای بر قبیل
و قال فقیهان نیز جز دروغ
و غدر نمی‌باید پس نتیجه
می‌گیرد که از این طبیبان
زار و بیچاره شفا خواستن
عین حماقت است.

روزی زار ساخته است ابلیس
وین سفیانس روی بازارند
بر دروغ و زنا می‌خورد
روز و شب هم جوارغ ناها رند
(ناشناخته)

گردست است، حکم معتزله
این فقیهان به جمله
کفارند

گزیده غزلیات

با این وصف، حال و روز مردمی
که بر صغیر و کبیرا میران و فقیهان
و شاعران ایفاء نمی‌کند، به کمال
روشن است. خود او می‌داند
که اگر کسرا و دست یا بنسد
و پاپایش به دام دارو غه‌ای
بلغزد، اما نش نمی‌دهند. وقتی
جواری او را تکه تکه می‌کنند
و محض تیغ گوشتش را دست
به دست می‌گردانند، پیداست
که بی‌خود و چه معالهای
خواهند داشت. با این همه
و کسی نیست که از بیمان
در گذرد و از " حقیقتی "
که یافته‌است، چشم ببندد.

بدیهی است، انسان است
و در آن فضای غبار آلود بی‌کسی
و در بر دری، گاه درد
در عروق و شراشیش چنان
می‌پیچد که بغناش می‌کشد.

آزده کرد کز دم غربت
چگر مرا کوفتی زبون
نیافتد کیتی مگر مرا

در حال خویشتن، جو همی
زرف بنگرم صفا همی
بر آید زانده بسر مرا

گویم چرانشانه‌ی شیرزانه
کرد چرخ و سپهر حال
بیدا دگر مرا کبر قیاس
فضل بگفتی مدار دهر

حزیر منترام نبودی
مقر مرا نی نی که چرخ
و دهرند استند قدر فضل

این گفته بودگاه جوانی
بدر مرا اما با این دنیا
دنیا درد و ملال، مثل کوه
بر جای خود می‌ایستد،
خود را نمی‌بازد و با گره
عشق به " حقیقت "
نطفی رضایت و تحمل
را می‌پرورد و پز مردگی
را واپس می‌زند و به نیروی
پایداری، آتش حسرت
و تنهایی را می‌کشد
و بخود تبلیغین می‌کند:
(دانش به از ضیاع و
بها زجا و مال و ملک) .

با خاطر منور روشن
شمر از قمر ناید بکار
میچ مقرر مرا اندیشه
مر مرا شجر خوب
سرور است برهیز
و علم ریزد زوبرگ
وسر مرا کربایدت
همی که به سینی
مرا تمام چون عاقلان
بچشم بصیرت
نگر مرا منگر بدین
ضعیف تنم ز آنکه
در سخن زین جرخ
پرستانه فزون است
اشمرا

بی گفتگوان چمنه‌ی جوشان
اعتقاد است که او را در آن
سالهای عمر که آهسته
آهسته با نشانه‌های
عمر که هوشت آمیخته،
چنین پایدار و جوسرا
ساخته است. انتخاب ناصر خسرو
به عنوان حجت و هادی (اسمعیلیه‌ی خراسان)
و پذیرش چنان‌نانه‌ی ما " موریت
ارشاد و ابلاغ در منطقه‌ی
پوشیده از دشمن که بر کوچک
و بزرگ راضی و قرمطی
رحم نمی‌کنند، خود حکایتی
از دلیری و جسارت
و بی باکی اوست.

احاله ما " موریت خراسان
به ناصر خسرو البته از یک
جهت منطقی است زیرا با مردمی
و برپا است که از ذوق و طبیعت
شان آگاه است و از باطنی
فوق العاده خطرناک است،
چرا که بدلیل شهرت و آشناسی،
دسترس به اود شواریست،
ولی آشکار است که ذهن
او به این حساب‌گری
ها راه نمی‌دهد، بر توین
اعتقاد می‌راند و بیمنی
ندارد که بی لگام
حمله را آغاز کند و
حدومری نیز نشنا بد.

بسر و زنجوب درختان بی سر
سزا خود همین است، سر بی بری را

این برش همچنان بی جواب
ماند که مردی عالم، دقیق و موشکاف،
چون ناصر خسرو، پای بند
مطلب و استدلال، جویای
عمق حقیقت و اهل چون و چرا
در آن مایه کسه دارو نخورد،
هرگز بی حجت و برهان " در قلمرو
خلافت فاطمیان مصر چه
فضیلت و تقوا و حقانیتی می‌جوید
که با آن شیفتگی و اعتقاد
و به بهای محرومیت از مکتب
و جاه و شهرت، همی استعدا
دو ذوق و ظرفیست علمی خود را
به پایشان می‌ریزد و به جان
خطر می‌کند و به تبلیغ
و نشر و پیشرفت کار آنان
کمر می‌بندد؟ انگیزه‌ی
باطنی ناصر خسرو درگزینا
زبا و رها می‌کند چهل و چند سال
با خود کشیده است و روی
آوری او به مذهب اسمعیلی
(شیعه‌ی هفت امامی)، آن هم
در آن پایه از شور و دلبری
و جذبیه در چیست؟ که بیشتر
گفتیم خلافت فاطمیان مصر
از آنچه او در دستگناه خلفای
عباسی دیده و منفور داشته
است، هیچ کم نداشت.
در حوزه‌ی حاکمیت آنها نیز
همان قدرت طلبی‌ها و حسادت‌ها
و رقابت‌های خونبار جاری
بود که در دربارهای عباسی.

او که مدعی است، تا نگاه
عقل را در زرفا نجر خاند و تک
تک زیر پوم‌ها را بدرستی
نخواند، محال است حکمی
به یقین صادر کند، چه سان
یقین می‌کند که جوهر حقیقت را در سنگاه
فاطمیان جسته است؟ آیا
پیچیدگی سازمان سیاسی
آنها بحدی است که راه بر دقت
و تامل و موشکافی می‌بیند؟

قبول پاسخ مثبت مشکل
است، چرا که ناصر خسرو به
همان شتابی که بر عاقلان
در خط بطلان می‌کشد، سلسله
مراثی نظام پیچیده آن روز
اسمعیلی را نیز پشت سرمی
گذارد و گذر از مراحل (مستحیب
و ما ذون و داعی) را که ارتقاء
از یکی به دیگری سخت
دشووار و مستلزم توفیق
در آزمون‌های پر عذاب
و سنگینی است، در اندک
زمان بی پایان می‌برد
و به سه مرتبه‌ی (حجت‌های
دوازده گانه) - یعنی
رده‌ی نزدیک به سلسله
مراثی خلافت دست می‌بندد
و بعنوان (حجت جزیره‌ی خراسان)
ارشاد مردم این منطقه
و وسیع را به گردن می‌گیرد.
معنای دیگر این " توفیق "
آن است که ناصر خسرو
در سلک محرمان دست اول
می‌نشیند و بنا بر این
دلیلی ندارد که ورا نسبت
به آنچه در قلمرو " خلافت "
می‌گذرد نا آگاه و سنگین
است.

از طرفی در این هم تردید
نیست که ناصر خسرو با اعتقاد
کامل با مذهب جدید
بیمان بسته است، مذهبی
که در خطای خلفای بغداد
و مخصوصاً " در قلمرو
سلطین و امیران خراسان
منوع است و کفر مطلق
منسوب می‌شود و بهرحال
ما یه عذاب و مرگ و تیره
بختی و در بر دری است. از
عمر کمنا می‌و فقر نیز
بر نخواست است که تصور کنیم،
در انتخاب تازه به هوای
شهرت و مال رانده است.
در بارگاه امیران خراسان
منزاتی دارد، امیر او را
" خواجه خطیر " میخواند،
دبیر پیشه است، با بزرگان
دولت صاحب و هم پیا له
است، پس ناگزیر باید دید
چرا این فقط نیروی اعتقاد
است که به نهیمی او را
از راه رفته با زمی دارد.
در بی این چرخ عقیدتی
است که از خط مدیحه‌سرایی
(در خدمت امیران) نه فقط
جدامی شود که بر هر چه
مسدود و مدیحه‌سرای
در بارگاه امیران است
با نفرت تمام می‌تسازد
و به زبانی غالباً " تند و
هوشی، هشدارشان می‌دهد
که از این حوضه
باید سیر هیزید!

یکتا نشود حکمت، بر طبع
شمارا تا بر طمع مال،
شما شمت دوتا فید آب
ار نشودتان، بطعم
یا ک ندارید ما نندستوران
سپی آب و گیانید دلخان
خوش کرده‌است دروغی
که بگویند!

ای سپیده گویان، که شما
از غلظت با کنا به به شاه
عران ستا بشو، خطاب
به خویشتمین می‌گوید
که: (در بیازیان
پارسی این " قیمتی
دُر " لفظ دُر " را "
بیای خوگان " بریزم)،
گویانکه به تعبیری،
او خود یک مدیحه‌سرای
است و چه بی با الفاطسی
غلبه آمیزتر از کلام
شاعران دربار محمود غزنوی
" خلیفه‌ی محبوب خود "
مستنصر را می‌ستاید:

آن خداوند که مدگر
کنید قیصر گره با
الذهب آردش در ربانی

گیتی امیدا قبال تو
میدارد که از او گردید
شمشیر بیوتانی

که از او گردید شمشیر
بیوتانی ایزدی میخواند
(قولی که همه رحمت
و فضل است معانیش)
مسلم " میان مباح
او و مدایح چکا به سربان
درباری اگر نه
بلفظ، بی شک، به انگیزه
و تقاوت از زمین تا آسمان
است. راستش این است
که ناصر خسرو یک مدیحه‌سرای
عقیدتی است و اگر در نظم
خود، مقام " مستنصر "
را به مقامی در جوار
خداوند برمی‌کشد
نه بخاطر دریافت
طله‌ای که ناشی از مواضع
" ارشاد اوست، گمان
برده است که خلیفه‌ی
فاطمی با ر تمام " حقیقت "
را با خود می‌کشد،
از این مدیحه‌ها نه فقط
طله‌ای به کسه نمی‌ریزد
و عذاب و بیخاشانی
نمی‌بینی نمی‌گیرد.

"روای جمعیت فدائیان اسلام دکتر مصدق را متجمیع
ارتکاب اعمالی بخدا سلام (۷) نموده و او را شهید کرده اند
که چنانچه دوازده نفر از اعضای جماعت فدائیان اسلام
را که محکوم به زندان شده اند از زندان حکومت او
و اعضای جبهه ملی تصفیه حساب خواهند نمود."

به این ترتیب هر روز خصوصاً نواب صفوی با دکتر مصدق و
کاشانی در آغا زحکومت جبهه ملی تشجاتی به وجود
آورد و باعث پیشامدهائی شد که مختصراً به آن
اشاره می کنیم: از طرفی عده ای از اعضای جماعت
فدائیان اسلام از نواب صفوی جدا شدند و در تاریخ
۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ با نشر اعلامیه ای او را از رهبری
جماعت خلع کردند. قسمت هائی از متن اعلامیه را نقل
می کنیم:

نواب صفوی که مدتی او را به رهبری انتخاب نموده
بودیم در اثر نفلزهای بی دربی و اساتذات هائی که
به ساخت مقدس بزرگ ترین و برجسته ترین فرزندان
قرآن یعنی ... آیت الله کاشانی ... یعنی ...
برچمداران حقیقی اسلام ... وارد می گردید ... از
جمعیت فدائیان اسلام برکنار شدند و اکنون تصوری
خودمان را از او و اظهارات نوم و انشا را تشریح کرده
نام فدائیان اسلام منتشر می کرد اعلام می نمائیم ...
ما از زورق با راهی که چند روز قبل به قلم نواب صفوی و
به تحریک خائنین به نام فدائیان اسلام منتشر شده و
نسبت به آیت الله کاشانی امانت نموده بودید دیدار
متنفریم ...

طی این اعلامیه که با ۵۵ امضا منتشر شد کاشانی
"مجاهد و فدائیان را لایق قدر عالم اسلام" خوانده شد و
تا آنکه کید گردید که توهین نسبت به یک چنین مقام
آن هم در این موقع که قانون طرز اجرای ملی کردن
صنایع نفت در دست اجرا است به منزله "محاربه با امام
زمان است ..."

از طرف دیگر تائیدی مکتبی به بعضی قرائن انتشار
یافت دایره ای که جمعیت فدائیان اسلام در مصدق
قتل دکتر مصدق برآمده است. روز ۲۲ اردیبهشت دکتر
مصدق توسط قتل خود بسویله جمعیت فدائیان اسلام را
در مجلس شورای افشا کرد و به دلیل نداشتن تائید
جانی در مجلس متحمن شد.

- ۱ - Elwell-Sutton: Persian Oil P. 207
- ۲ - نقل از مجله "شهران" شماره ۳۰ آبان ۱۳۴۱
- ۳ - روزنامه "اصناف" شماره ۱۹ اسفند ۱۳۳۹
- ۴ - روزنامه "اطلاعات" شماره ۲۱ فروردین ۱۳۳۰
- ۵ - همان ماه، شماره ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰
- ۶ - Cottam 138
- ۷ - این مطلب در مورد دیگر نیز ذکر شده است. از جمله
در بیست و هشتمین جلسه محاکمه دکتر مصدق دادستان
ارتش (سرتیپ آزموه) گفت: "تزمصدق بر خلاف اسلام
است تا آنجا که تگتا رنده اطلاع داردهیچگونه دلیلی
برای یک چنین اتهام ذکر نشده ولی از قول فدائیان
اسلام گفته شده است دکتر مصدق در رساله دکترای حقوق
خود نظراتی مخالف با معتقدات اسلامی اظهار نموده
است. ما با بررسی رساله مزبور که متون آن "حقوق
و صلیت در اسلام" با مقدمه ای در باره "منابع حقوق
اسلامی" است هیچگونه شری از یک چنین مخالفات
نیافتیم ممکن است سوء تعبیری از اظهارات این مطلب
شده باشد که طبق فقه شیعی عقل یکی از منابع تشخیص
قانونی است و ممکن است حکم خاصی در نتیجه گذشت
زمان و تغییر احوال و احوال انطباقش را با عقسل از
دست بدهد. در این مورد دکتر مصدق طی یک بحث مشروح
موضوع تعدد زوجات و منع ربا را به عنوان مثال ذکر
می کند (رساله" دکتر دروا نشگاه نوشتاتل سوئیس
Neuchâtel ۱۹۱۴ صفحات
۳۶ تا ۵۰).

نامه ایرانی



ما هنا "لترپرسان" که به زبان فرانسه به همت
سرکار خانم مولودخاتری و گروهی از ایرانیان در
پاریس طبع و نشر می شود، در شماره "مورخ فوریه-مارس
۱۹۸۶، مجموعه ای از مقالات تحقیقی، فرهنگی و سیاسی
را در شماره "مخصوص نوروزی" گرد آورده است.
سرمقاله ما هنا، زیر عنوان "نوروز، به این سنت
دیروپای ایرانی برداشته است و پایداری آن برادر
قرون متما دی شرح و تفسیر کرده است.
در یک گزارش مستند و کوتاه، شما را عدا مهایی که در دو
ماه اخیر در ایران رخ داده است به نقل از مطبوعات
چاپ تهران آمده است که بلافاصله پس از مقاله "نوروز"
قرار گرفته است. این تقارن غم انگیز، گویای
مصیبت لرزاننده ای است که در ایران همچنان دیده ها
را به گریه خون آلود می کشاند. مقالات دیگر ایسن
ما هنا به دربار، بهایی کشی در ایران، شکنجه و تحقیر
زنان، هفتمین سال انقلاب اسلامی، حراج گنجینه هنر
ایرانی و نقالان نوشته شده است.
عرفان و مزدکیه، دو مقاله تحقیقی است که در چند
شماره اخیر نشریه، آدا مه دارد.
توفیق پاران عزیز را که در بسط و نشر فرهنگ ایرانی
می کوشند آرزو مندیم.

فواد روحانی

مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

نوظلمت های وایسگرایان مذهبی علیه دکتر مصدق

پیروان آل محمد است و کسی که کوچک ترین تخطی از
سراسر قوانین مقدس جعفری بنما بدینا بر مقدرات
اسلام به حسابش رسیدگی شده و وجودش از درجه "هـ"
عنوانی ساقط است" (۱)

در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۳۰ فدائیان اسلام طی
اعلامیه ای مردم را به میثبندی در محن مسجد شاه در روز
جمعه ۳۰ فروردین دعوت و مستظرفاً از دعوت را اینگونه
بیان کردند:

"برای آنست که به غاصبین حکومت اسلامی ایران
بگوئیم که چنانچه دیانت و غیرت مسلمانی و پاک
حق گوئی و دفاع از ناموس اسلام و حقوق مسلمین در
کشور اسلام جرم و گناه است ... ما همه مسلمانان و
پاک و با غیرت و حق گو و مدافع از ناموس اسلام و
حقوق مسلمین و فدائیان اسلام بوده و از حقوق مسلمین
و ناموس اسلام به بیاری خدای توانای جهان تا سرحد
خون و جان دفاع می کنیم."

ایسن میثبندگی در جلوه خان مسجد بزرگزار
شویعدا زاتما سخنرا شیها نظر هر کسندگان به منزل
آیت الله کاشانی رفتند "در آنجا نیز چند نفری به
سخنرانی پرداختند و بیانات جزمی در باره رعایت و
اجرای دستورات مذهبی و بیرونی از تعالیم و
راهنمایی های حضرت علی علیه السلام اینست
نمودند. (۲)

خلیل طهماسبی ضمن شرح اقدام به قتل رزم آرا خود را
به این عبارت معرفی کرد:
"من یک فدائی دین اسلام بودم و وظیفه من این بود
که در راه دین و ملت مسلمان ایران فداکاری کنم من
در آن موقع با برادر عزیزم نواب صفوی آشنا می
ارادت داشتم همچنین به منزل آیت الله کاشانی و
سایر زما آنها و جماع دینی و مذهبی و ملی رفت و آمد
داشتم. (۳)

آنچه در بالا عنوان نموده نقل شد نشان می دهد که
گفتار و عمل جمعیت های مورد بحث صرفاً "میثبتی بر
تعصب دینی و خالی از هرگونه توجه به شاعرلی بود.
بدیهی است تسلط کسسه هدف مذهبی با مرام
ناسیونالیسم مطلق یا لائیک منافع داشت و این
منافع ناچاراً رزودها دیرا شکاری شد. این نکته که
مذهبیون ناسیونالیسم را فقط وسیله تلقی می کنند و
نه هدف غائی واضح است. در این زمینه نویسنده
کتاب "ناسیونالیسم در ایران" ضمن اشاره به
روشی که سید جمال الدین آسادی در اواخر قرن
گذشته پیش گرفت و بدون اخذ هیچگونه نتیجه جان خود
را بر سر آن گذاشت می گوید:

جمال الدین نسبت به مسئله ناسیونالیسم نظری
شبه به نظر لنین داشت، به این معنی که
ناسیونالیسم را نیروی توانائی می دانست که در
راه رسیدن به یک هدف مطلوب می توان از آن
استفاده کرد. اما خود جزئی از آن هدف نیست. او
می خواست صفت "غیر مذهبی" را از مذهب
ناسیونالیسم حذف کند و با ناسیونالیسم "مذهبی"
به جنگ با نفوذ غرب برود و وقتی در آن جنگ پیروز
شود فکرها ناسیونالیسم را ترک کند و بجای آن در صدد
تأسیس یک حکومت "پان اسلامی" برآید که در
آن تنها شرع پایه و اساس قانون گذاری باشد. (۴)

به فالصه کسی بعد از ملی شدن نفت اختلاف شدیدی بین
سران فدائیان و مجاهدین اسلام یعنی نواب صفوی و
کاشانی بروز کرد. علت این اختلاف تاریخی نواب
صفوی از روش دولت و شخص دکتر مصدق یعنی پیروی از
اصل ملت خواهی بدون تکیه "مخصوص روی عام ملل
مذهب بود که در آن زمان کاشانی با آن موافقت
داشت. در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ روزنامه "داد
شرعی تحت عنوان: "بروز اختلاف بین جبهه ملی و
جمعیت فدائیان اسلام به این مضمون نوشت:
"بین جمعیت فدائیان اسلام و جبهه ملی تکراری
حامل شده است. علت اصلی دلنگی فدائیان اسلام از
جبهه ملی اینست که اولاً "در قضیه تعقیب و دستگیری
رهبران جمعیت مزبور از طرف نمایندگان جبهه ملی
در مجلس هیچگونه اظهارات و اقدامی نشده است. ثانیاً
قرار بود مفاد کتاب فدائیان اسلام در برنامه کار
جبهه ملی گنجانیده شود که این عمل هم صورت
نگرفته است."
روزنامه "آتش هم" در شماره ۱۹ اردیبهشت نوشت:

از بررسی جویان وقایع بعضی چنین نتیجه گرفته اند
که ملی شدن نفت و تشکیل حکومت ملی مدیون اقدام
فدائیان اسلام به قتل رزم آرا بود ولی با توجه به
این نکته مهم که طرد قرار داد الحاقی از طرف مجلس
شورا در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۲۹ قطعیت یافت و تصمیم
کمیسیون مخصوص نفت دایر بر پیشنها ملی کردن نفت
در جلسه ۱۲ اسفند با به گذاری و در جلسه ۱۴ اسفند
تأیید گردید و رزم آرا در تاریخ ۱۶ اسفند به قتل رسید
نا صواب بودن این قضاوت واضح می گردد. در موضوع
تأثیر قتل رزم آرا نویسنده انگلیسی کتاب
"نفت ایران" چنین می گوید:

"کسی نیست که این واقعه بعضی افراد ضعیف النفس
اعضای کمیسیون نفت را مرعوب کرد. اما این
حقیقت بجای خود باقی است که قبل از این واقعه
تصمیم دایر بر پیشنها دملی کردن نفت گرفته شده
بود. تروریسمی در ایران پیش از انگلستان رخ
می دهد اما تجربه نشان داده است که این عمل
کمک زیادی به تغییر جریان وقایع نمی کند بلکه
جریانی را که قبلاً وجود داشته است تأکید می کند.
قتل رزم آرا و دکتر زنگنه دوازده روز بعد از آن نمودار
یک شور و جوش همگانی بود که نمی توانست خود را به
صورت معتدل تری ظاهر سازد و وجود این بیم که دولت
خائن و غیرقابل اعتماد است و هنوز در مجلس کسانی
هستند که حاضرند به کشورشان خیانت کنند افراد بسیار
گروه های را برانگیخت تا دست به اقدامات هیجان آمیزی
زدند که رزم آرا و دکتر زنگنه قربانی آن شدند" (۱)

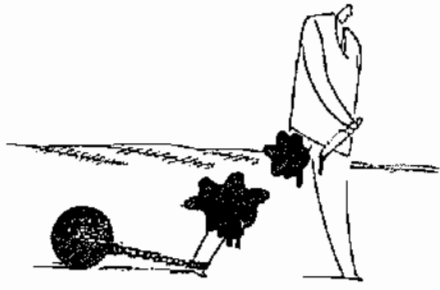
تردید نیست که این شور و جوش "اولاً" تکیه بر
نهضت نوین دنا سونالیسم غیر مذهبی (لائیک) داشت
که دکتر مصدق و جبهه ملی محرک و جری آن بودند اما
بعضی جمعیت های مذهبی در صدد استفاده از موقعیت
برآمدند تا خود را در صحنه سیاست عامل مؤثری نشان
دهند. رهبران این گروه با گروه ها که گاهی در
لباس ناسیونالیسم مذهبی جلوه می کردند اما
انگیزه "ملت گرایی" نداشتند بلکه مرام مشان
ایجاد اتحاد اسلام در سطح جهانی و برقراری حکومت
دینی بود. یعنی مرامی که دیگران نیز قبل از آنها
چند بار آرا شده و هیچگونه نتیجه ای نداشتند
بدست نیاورده بودند. تلاش و کوشش گروه های مورد بحث
نیزها نظیر بی نتیجه ماند.

بطوری که قبلاً در بخش آغاز نهضت ملی گفته شد
در زمان بحران نفت دو جمعیت مذهبی یعنی فدائیان
اسلام به رهبری نواب صفوی و مجاهدین اسلام به رهبری
کاشانی در صحنه سیاست ظاهر شدند. مرام هر دو جمعیت
پیشبرد مقاصد دینی بود ولی هر دو "اولاً" هدف های
سیاسی داشتند و گروه فدائیان اسلام بخصوص اقدامات
چشم گیری از نشر اعلامیه های تحریک آمیز و تشکیل
میثبتنگها و شوراندن اصناف و ربا زاریها گرفته تا
شوطه و اجرای ترورهای مذهبی و سیاسی به عمل
آورد. اینک ما به مناسبت ذکر ترور رزم آرا و بحث
در مورد تأثیر آن در ملی شدن نفت و تکوین نهضت
ملی لازم می دانیم شرحی در باره "رابطه جمعیت های
مزبور با نهضت و جبهه ملی بیان کنیم و قبلاً
نتیجه ای را که از آن خواهیم گرفت در این عبارت
خلاصه می کنیم که نه ترورهای اجرا شده به دست
فدائیان اسلام هیچ عنوانی در ملی شدن نفت
بوده و نه جمعیت های مذهبی کمکی به نهضت ملت گرایی
نمودند بلکه برعکس فدائیان اسلام در همان شروع
حکومت ملی و مجاهدین اسلام در سال آخر حکومت مزبور
علیه نهضت ملی که به رهبری دکتر مصدق پیش می رفت
قیام کردند و روش کاشانی بخصوص از جمله عوام ملی بود که
در سقوط دکتر مصدق بی تأثیر نبود.

ترازنامه فعالیت جمعیت های مذهبی و بخصوص فدائیان
اسلام در دوران حکومت جبهه ملی نتیجه ای جز ورشکستگی
آن هم ورشکستگی به تقصیر نشان نمی دهد چون ستون
بدیهی آن حکایت از یک رشته عملیات تروریستی و با ز
دارنده به انگیزه تعصب دینی می کند که در برابر
آن هیچگونه رقم درآمد وجود ندارد. در اولین سال
که جمعیت فدائیان اسلام به صورت یک سازمان
تروریستی کوچک به وسیله "طلبه ای به نام نواب صفوی
تأسیس شد (سال ۱۳۲۴) روز ۲۰ اسفند احمد کسروی
مورخ مشهور هنگامی که از طرف دادستان تهران برای
با زجوشی به کاخ دادگستری احضار شده بود در حضور
با زبیرس مورد حمله یکی از افراد فدائیان اسلام به نام
سید حسین امامی قرار گرفت و با گلوله و ضربات خنجر سینه
قتل رسید. علت ارتکاب این جنایت تألیف دو کتاب
به قلم کسروی بود که اختلافاتی پیرامون دین اسلام
طرح می نمود. بعدها یعنی متعاقب ترور رزم آرا
سخنگویان جمعیت های مزبور قتل کسروی و رزم آرا
را فداکاری رشیدهانه" شاکردان حقیقی مکتب اسلام
برای نجات اسلام خواندند و از سید حسین امامی به
عنوان شهید ناگامی یاد کردند و خلیل طهماسبی قاتل
رزم آرا را نیز همین گونه تجلیل نمودند (۲)

ترور هر زبردتاریخ ۱۴ آبان ۱۳۲۸ نیز به وسیله
فدائیان اسلام و به دست همان قاتل کسروی انجام شد.
جمعیت فدائیان اسلام طی بیانیه ای که در تاریخ
۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ منتشر نمود از شخصی قاتل یاد
کرد و تصریح نمود که او به انگیزه "دین و وجدان"
به منظور نابود کردن دشمنان اسلام و ایران خود را فدا
کرد. جمعیت نامبرده در اعلامیه دیگری به تاریخ
۲۱ اردیبهشت چنین گفت:
"ما خون برادر عزیزمان مرحوم میر سید حسین امامی را
بزرگترین موفقیت خود دانسته و برای احقاق حق حضرت
خلیل طهماسبی تا آخرین قطره خون ایستادگی خواهیم
کرد."
سه روز بعد از قتل رزم آرا فدائیان اسلام اعلامیه ای
منتشر کرده و چنین گفتند:
"ای پسر بیلهوی وای وکلای مجلس شورا و سنا چنانچه
سراسر احکام مقدس اسلام را طبق کتاب فدائیان اسلام
مویمو اجرا ننموده تا خیرگی کنید آن به آن خود را
به سر آشوب جهنم نزدیک نموده اید ... ایران مملکت

مضحک‌های سیاه کامبیز



و تلویزیونها بارها انعکاس یافته است. ناشر ایتالیایی آثار کامبیز در شرح کوتاهی که بر احوال وی نوشته است، یادآور می‌شود: "طرحهای کامبیز در روزنامه‌های زوددوچ سائیتونگ، مجله آلمانی باردون، نشریه فگهایس بتلپالتر سوئیس، پلی بوی، روزنامه لوموند و چندین روزنامه مجله دیگر چاپ شده است و علاوه بر این آثارش در دهه‌های گذشته انفرادی و ۲۹ است. شماری از آثار وی در موزه هنر مدرن تهران، موزه هنرهای سوئیس و مرکز آثار پرنز آلود بلقارستان نگاشته شده است."

در آلبوم تازه، مجموعه‌ای از آثار کامبیز در چند موضوع گردآمده است. طراح مضحکه سیاه، همواره به رسانه‌های گروهی (رادیو - تلویزیون - روزنامه‌ها) نگاه می‌کرد و شکاف داشته است. خانواده‌های درگذشته، گرم خانوادگی، به واسطه تلویزیون در حالیکه دوریک می‌نشسته‌اند، دور از یکدیگر و هر یک غرق در تماشای برگیرنده تلویزیون است که مخصوص خود در برابر دارند. تلویزیون، به‌روایت کامبیز، اعضای یک خانواده را، از کانون خانه با خود برمی‌دارد و برآمدهای دور و بسا دورتر از دیگر اعضای خانواده می‌کشد.

زندانیان، موضوع فراغوش نشدنی طرحهای کامبیزند. آنان، پرنده‌ها، بلندپروازان در خیال خود، در قفس خود بازمی‌بینند. سودای آزادی چندان است که یک زندانی که با پیش‌بهر یک گلوله سنگین سرب می‌زنیده است، آزادی را به بهای قطع پای زنجیر شده‌اش بدست خود، بازمی‌خرد.

مجموعه‌ای از مضحکه سیاه کامبیز در بخش همکار صمیمی قیام ایران، به همت بنگاه انتشاراتی ایتالیایی در آلپومنه GENNE، طبع و نشر شده است. طرح‌های کامبیز از شعرونیش و ضربیه‌های کاری ترکیبی بدیدمی آورد که ما را از ورطه بدبینی به سوی گلرنگی‌های تغزل می‌کشد. چند خط بظا هر ساده، در طرحهای کامبیز چنان درهم می‌آمیزد که آدمیزاد در نگاه اول، سرشار از دریافت معنا و اشارات و طنز هنرمند به خود می‌گوید: "کدام شعرونوخته جای این چندخط را می‌گیرد؟"

اما کامبیز، تردیدی ندارد که "بدون ادبیات و مکتوب، اندیشه بشری وجود نمیداشت" و بارها در گفتگوها این گفته است: "این طرح‌ها، در خلا زاده نمی‌شوند. یک خیر و روزنامه، یک غزل فارسی، اشاره، یک دولتمرد و یک تصویر ساده، ما می‌توانیم این طرح‌ها را می‌کشیم. من، این میان، فقط یک میانجی هستم." کامبیز فروتن و خودشکن است. او میانجی نیست، خلاق است. طرحهایش نه تنها تغزلی، کوبنده و پیراثر است که جای جای عماره اندیشه بشری را در چندخط ساده به نمایش می‌گذارد.

توجه روزافزون ایرانیان طی بیست سال گذشته به آثار طراح کامبیز بیانگر این حقیقت است که او موضوعات اثرش را دقیقاً، از کجینسه فرهنگ ایرانی برمی‌گزیند و در برابر هموطنان می‌گذارد. اما، کامبیز در عین حال، این طرح‌ها را چنان خلق می‌کند که در همین بیست سال اخیر در سراسر اروپا و آمریکا، در مطبوعات معتبرترین المللی

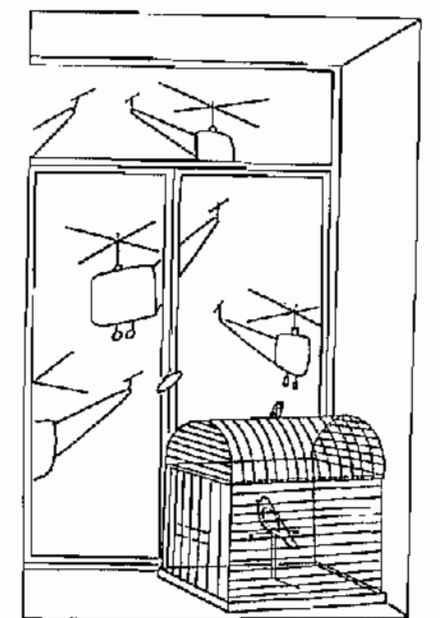
او، کله‌های همه آدمیان ساکن این شهرها را نیز معکب می‌بیند. اگر دوتینغه قیچی زمانی که با میخی به هم بیوسته است می‌برد و عمل می‌کند و دوتینغه را جدا از یکدیگر بردویلاکارد به عنوان مظهر سیاهی و عقیدتی دوگروه تریسم می‌کند که هر کدام با مظهری واحد (یک تینغه قیچی) مقابل یکدیگر، خشم و کینه‌شان را در مشت‌های گره‌گرفته فریاد می‌کنند. این طرح‌ها را با عنوان "از قفسم داستان" فیلی در تاریکی" مولانا نیست؟

قلم، دست‌موز طرح‌های کامبیز است. قلم‌هایی هستند که وقتی می‌نویسد آتش از آن برمی‌خیزد و گاه غدا را به سطله می‌کشد. قلم در دست سانسورچی سمور خرنده‌های را هوا در می‌آید که تنها اثری که از آن بر جای می‌ماند یک ضربدر (x) است. این قلم روی کتابها، روی گل‌های شکوفان روی سرو سینه‌آدمیان... ضربدر می‌کشد. قلم در دست قلم‌شکنان مسلسل می‌شود که با آن اوراق پریشان کتابها در آسمان را (اندیشه بشری) به گلوله می‌بندند.

دنیای کامبیز، گریبان و خندان است. از سیاهی به گلرنگ غزل‌واره‌ها می‌رسیم و در همین حال به تفکری نشینیم. پروانه‌ها را به‌جای امروز با دیسک می‌کشند در حالیکه کامبیز دل‌سراخی است که می‌تواند بر جلد تلوزیون دل بسوزاند. جلادی که حلقه‌ها را با دست به گردن قربانی می‌گذارد، دست‌پس کمر می‌کشد. جلاد، از ما تیسیم رنج می‌برد. این نگاه، ابعاد گوناگون دارد. فقط بر جلد در دست‌نویس‌ها که کامبیز دل می‌سوزاند بر برخی از کتاب‌ها، نیز دل می‌سوزاند. به‌گمان طراح ما، شماری از مردم چنان در کتاب خواندن غرق می‌شوند که بزودی، در زیر کوهی از کتاب‌ها نابود می‌شوند: چاربا بی‌براو کتابی چند!

با چشمان گریبان، چشمان خندان به دیدار آثار کامبیز بروید.

در مصیبت زندان و اسارت، کامبیز فقط به انسان نظر ندارد. آن پرنده‌های کوچکی در قفس که از پنجره، پرواز هلیکوپترها را در آسمان می‌بینند، غم تاریخی اسارت و زندان را با همه سباهی در قفس‌ها می‌نشانند.



برخورد و نگاه طراح ما با اشیاء و آدمیان و گیاهان، برخورد و نگاه‌های دیگر است. اگر در گوشه‌های غرب، خانه‌ها مکعب شکل و بسا ربلنده است،

شروتمندان فاسد رویداد انحطاط عمومی گرفته‌شوند. این شروتمندان افسادهای با آن قایق‌های تفریحی و مزرعه‌ها و استخرها و باغ‌ها و اصطبل‌ها و نوکرهای اسب کشتافتان! ضمناً بسا پاید از تظا هر کتندگان و میتینگ چینی‌ها و تخم مرغ پرت‌کن‌ها و "آفتاب‌ها" دزدها و "آنکارها" و "تروتسکیست‌ها" و لیوفروشی‌ها و جها رچرخه‌ها و بده‌ها بیسی که به جراحان دستوری دهند چه کسی را با بدعمل کنند و چه کسی را نباید... تیسز دوری کنند.

همه این اقدامات را که در بسیاری خلاصه کنیم می‌شود: "بورژوازی جهان متحد شوید! بشربید، شما در این راه جز چک‌های برگشتی و سفینه‌های واخواستی تان چیزی از دست نخواهید داد!"

من دیگر خوب شده‌ام و قدر از این بابت به مسعود و مریم، کیا نوری، ژورژ مارش، لوین، ساواکیهای خودمان، مدیونم خدا می‌داند. عمری با شادان تابستان هم خیال دارم بروم "سان رافائیل" دعا کنید با زهم در آن دکان خوت و سرت والنکولن گوفروشی توریستی، کتاب جیبی خوبی پیدا کنم.

۱ - جورج میکس نویسنده کتاب از خوانندگان خود خواهش کرده است برای اینکه قافیه‌چو در بیاید استثنائاً نام او را در اینجا مثل LIKES در زبان انگلیسی تلفظ کنند.

۲ - نظریه جورج میکس در این کتاب طنز سیاسی - اجتماعی در این خلاصه می‌شود که چگونه فقیر باشیم.

پنکولین ۱۹۸۲. HOW TO BE POOR

کارل مارکس

بقیه از صفحه ۱۰

است - شهادت داشت - و جلو نعره کس و کار و آشتی با آن دوستان که بتدریج آدم را بر سر گرسنگی، اتحادشکن، سیاه دوست! و خائن به طبقه خود (هر طبقه که باشد) خطاب خواهند کرد، "جا نرسد و بیخک وجدان خود رفتار کرد... اکثریت‌های مهوع" آنها بی‌کلیت، مردم سرخست و معممی می‌آیند و زیر اعلان‌ها و پلاکاردها راه می‌روند و شعارهای خود را نعره می‌زنند و نوبه و جماعت‌های بیچاره و ترحمانگیزی هستند. انسانی که حرف‌های می‌کند چهارراه برود اوست که شهادت دارد.

وقتی که این کارها را انجام دادیم ما می‌شویم طبقه متوسط و با پیدای اول از همه بطرف، با تک رفت و یک حساب با تکسی برای خودمان با زکتنیم. یک حسابی از تخرقه‌اندازیهای مهم‌میان طبقیات همین حساب با تکسی است. طبقه کارگر - تا بدیم حشاش هست - به با تکسک و با تکداری اعتقاد ندارد. نه چیک و می‌نویسد و نه چیک قبول می‌کند. آن‌ها که واقعا "آرزوی می‌کنند و خواهند به جا معده‌ای بی طبقه برسند یا بدفورا به گشایش حساب با تکسی اقدام می‌کنند. آن‌ها که حساب با تکسی دارند - یعنی طبقه متوسط جا افتاده - با پیدای افتخار به نگاه‌های حساب‌پایان در بی‌تکسک ادامه بدهند. آنها در ضمن باید تکسک هنگامی که به آرامی شهر خودشان یعنی جامعه‌ای که "کل مردم آن جامعه از طبقه متوسط باشند" برسند، برچمدار جنبش ما باشند. تا رسیدن به جنبش جامعه آنجا نباید کاری بکنند که با

در مقابل جوش ایرانیان با رژیم حاکم، کاریجایی رسیده است که مهندسی با زرگان در نامه سرگشته‌ای خطاب به خمینی - یکسال پیش - یادآور شد که عملکرد آخوند‌های حاکم به نام اسلام چنان ضربه‌ای به دین زده است که گروه گروه ایرانیان از دین اسلام می‌گریزند و به ادیان دیگر می‌گروند. موضوع دیگری که هلمن کافی پیدا آوری آنرا ضروری دانست که در کتابی که او نوشت "مذاکره‌ها و درآوارات، صدای اعتراض و مخالفت به فریاد تبدیل شده است. کسی، بنیان نمی‌کند که با استبداد دینی مخالف است و به این ترتیب تذکرات برخی از هموطنان، که شرح و گزارش محفل شاهنامه خوانی رئیس خط راه آهن مشهد می‌کن است برای رئیس خانواده و اعضای آن متکلفاتی فراهم آورد، ناشی از آنست که این هموطنان از گسترش فضای اعتراض در ایران آگاه نیستند.

به همین ترتیب است موضوع کتاب "در آستان مرقع" اثر بزرگوار سعیدی سیرجانی، که علیرغم توقیف و خمیر کردن کتاب از سوی سانسور جمهوری اسلامی، مردم ایران خود به چاپ و تکثیر بنیانی آن اقدام می‌کنند. خانم هلمن کافی، در این موضوع در جواب یک هموطن ساکن پاریس که پرسیده او گفته بود، اشاراتی در قیام ایران در باره این کتاب می‌کند که استگزیسی به سعیدی سیرجانی، این روستنگر شجاع برساند، یادآوری شود: "چاپ اول در آستان مرقع زمستان ۱۳۴۲ از طبع خارج بود و با استقبال بی نظیری روبرو گشت. در همان زمستان ۱۳۴۲، "نهفت"، ارگان نهفت مقاومت ملی ایران، در شماره‌های مورخ ۲۷ دی ماه ۴۲ بهمن ماه ۱۳۴۳، دو مقاله این کتاب را چاپ کرد. علاوه بر این، رادیوهای بیرون مرزی گروه‌های مقاومت ایرانیان، به دفعات بخشهایی از این کتاب را جمند رانفل کردند. گذشته از همه این‌ها، سعیدی سیرجانی، مردی صاحب فرهنگ که در ده سالگی به چنین مهمی دست زد، آیا خود از خطرهای بی‌خبر بود؟ چیرا، باید شماری از هموطنان که در آستان و آمان پاریس زندگی می‌کنند چنان از دلگیری ایرانیان محروم در میان جلادان بلرزند؟ آیا چنین عکس‌العملهایی

جلوه‌های پایداری

ملت ایران

بقیه از صفحه ۱۰

"اگر گروهی از جوانان ایرانی، با استقبال از خردزندان و تعزیر، تلووار جن می‌بوشند و با موها را بلندنگاه می‌دارند، نه از آن است که سفت‌ه ظواهر عربی‌اند، آنها، دهقنا" بسا مشبهات استبداد دینی مقاله می‌کنند و بدین ترتیب مخالفت خود را با وا بسگرایی و کوردلی ملایان حاکم به نمایش می‌گذارند..."

خاتم روزنامه‌نگار ایرانی که پس از مصاحبه با قیام ایران، شرح سفر و بنیانی و غیرقانونی‌اش را در مجله و. ا. س. د. چاپ پاریس نیسز چاپ کرده است، ضروری می‌دانست که درباره دوسه هفته از گزارش خود که در قیام ایران آمده است، توضیحاتی بدهد. او می‌گوید: "مقاومت علیه رژیم خمینی اشکال گوناگون پیدا کرده است. آن‌ها بنیادهای و گروه‌هایی که در پاریس، بحای کلام آسیای "سلام"، درود و روزناده و دیگر عبارات بکاری برسد، دقیقاً چون همسان رژیم خط راه آهن مشهد ده‌خانه‌اش را بسا به محفل گرم شاهنامه خوانی بدل کرده است. با رژیم می‌کنند که علیه فرهنگ و سنن ایرانی برپا خانه است. از همین جا است که در سالهای پسین از انقلاب، ادبیات دین زرقست فروس حارق العاده‌ای دارد و از سوی دیگر نهادت‌گسبان مانوکیان و میکانیلیان، گروه کنیری از ایرانیان مسلمان به دین سخی گرویده‌اند. با توجه به همین مضامین مهم این مطلب آن است که چون رژیم اسلامی برگریده‌های ساهامه را ارتقا بسای درسی بیرون می‌کشد و به ۲۵۰۰ سال تاریخ برای ما زرد، ایرانیان هر جا بیوانند و به شکل‌های مختلف، برای حفظ و ادامه فرهنگ خود می‌کوشند و می‌ایستند و سراسر آن‌ها دارند که مورد هم حکومتی فراگیرند که با سارخو فرهنگ ایران سرخک دارد."

او که روزنامه‌نویس مستقلی است می‌افزاید: "اگر این بارها یاد آوردم، نه فصد سا سگزار از این وجهات بود: بیارن نهفت مقاومت ملی ایران در تهران و شهرهای دیگر در کسب اطلاعات و مراجعه مستقیم به مؤسسات و ادارات سارها داده‌اند که آداب داسی و طبعه حکم میگرد از آنها سا سگزار می‌کنم."

بسی از آنکه‌شان از غمخواری و نگرانی برای دلیران داشته‌اند، با زگسو کننده ترس چاره ناپذیر این هموطنان نیست؟" در پایان مقال، هلمن کافی این نکته را تکرار می‌کند که در سفر به ایران، از زیاریهای نهفت مقاومت ملی ایران و دیگر ایرانیان مخالف رژیم خمینی برخوردار بوده است.

خبرها

ایران و خاورمیانه در هفته‌ای که گذشت

خبرگزاری فرانسه ۲۶ مارس: تورکوت اوزال که بعد از ظهر دیروز با زدید سه روزهاش را به عراق با بیان داد درصاحبیه با روزنامه عراقی جمهوری به گفت جمهوری اسلامی به خاطر شریعت غیر قابل قبولی که برای ایران دادن به جنگ مطرح کرده است، مسئول ادامه جنگ است.

رئیس دولت ترکیه درصاحبیه با "جمهوری" اظهار داشت که جمهوری اسلامی، با هرگونه میانجی‌گری به منظور پایان یافتن راه حل متصفانه مناقشه مخالفت می‌کند.

وی گفت ترکیه تجهیزات نظامی به ایران ما در نمی‌کند و تا کید کرد که صادرات ترکیه به ایران، به لوازم پزشکی و ملزومات الکترونیکی محدود است.

جمهوری اسلامی به متولدین سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۵ هشدار داد که مدارک مربوط به وضعیت خدمت نظام خود را به همسراه داشته باشند، وگرنه بعنوان مشمول غایب و فراری درج خواهد شد که با شناسنامه بارداشت خواهد شد.

رژیم اسلامی ادعا می‌کند که جوانان عاشق شهادتند و از جنگ به خوبی استقبال می‌کنند، اما اطلاعاتی غیر اداره نظام وظیفه گویای آنست که دهها هزارتن از جوانان از معرفی خود، دستکم در هفت دوره اعزام به خدمت اجتناب ورزیده‌اند و حاضر نشده‌اند در آتش جنگ خمینی بسوزند.

مقامت و خودداری جوانان در این مورد علیرغم قوانین شداد و غلظتی که رژیم وضع کرده است، وی را ناگزیر باخته که به تکرار علنی جوانان روی آورد.

هدف دیگری که رژیم از طرح بازداشت و دستگیری مشمولان غایب تعقیب می‌کند، تربیت نیروی انسانی سپاه پاسداران است. ناظران می‌گویند بخش مهمی از نیروهای وابسته به سپاه پاسداران در جنگ فرسوده یا تلف شده اند و از سوزنی رژیم سخت با کمبود و طلب برای شرکت در صفوف سپاه پاسداران و نیز با مقاومت و اعتراض‌های روبه گسترش پاسداران قدیمی روبروست. بنا بر این به استاد منصوبی که استفاده سپاه از مشمولان نظام وظیفه را بلا مانع اعلام کرده است، قلمداد با تکرار جوانان تا زنی، جفون از هم گسیخته سپاه پاسداران را تربیت کند.

تنگناهای فزاینده اقتصادی جمهوری اسلامی، سردرگمی مشمولان اقتصادی رژیم بدون کسری ارقام مهمی از بودجه سال ۱۳۴۵ که بسیاری از شما بندها در مجلس ملایان به آن اعتراف کرده‌اند، دولت موسوی را واداشت که بدراجل‌های ویژه‌ای برای مقابله با بحران‌های اقتصادی متوسل شود.

یکی از این راه‌ها تقلیل کارمندان و کارکنان دولت با تمهیدات و بهانه‌های گوناگون است. از این رولایحه‌ای که در این مورد در آخرین روزهای سال ۱۳۴۴ به مجلس ملایان برده شد، چنین هدفی را در سرلوحه خود قرار داده است.

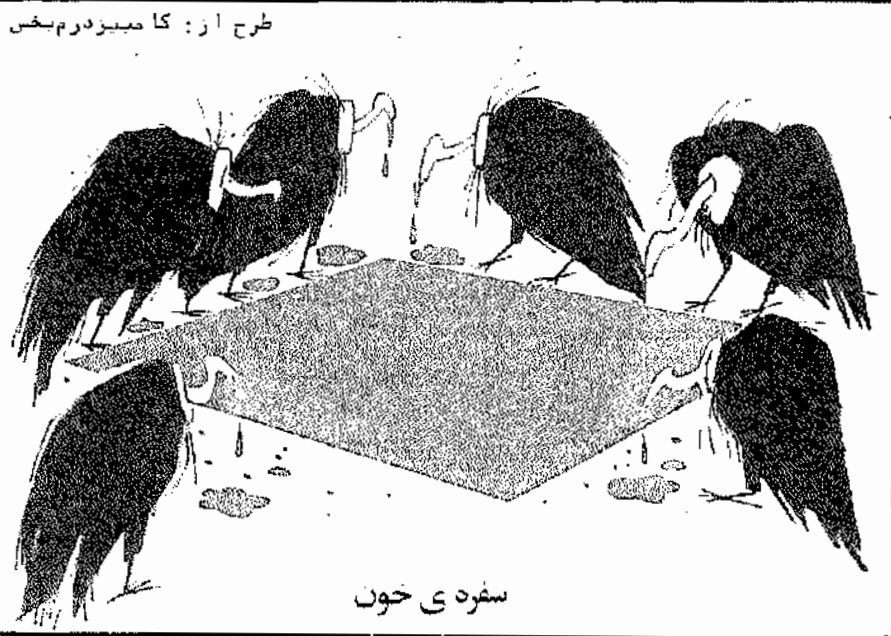
دولت جمهوری اسلامی در این لایحه مواردی را پیش‌بینی کرده است که در صورت تصویب آنها، بسیاری از کارمندان و کارکنان سازمانها و اداراتی که از بودجه عمومی کشور استفاده می‌کنند، بعنوان بازنیسته یا با خرید خدمت حذف خواهند شد.

موسویانی یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی در بحث درباره "دشواریه‌های" سال مین درآمدهای بودجه ۱۳۴۵، پیشنهاد کرده بود که کارمندان دولت به نصف تقلیل یابند و دولت مردم را بجای مرغ خوردن به نان و شره خوردن عادت دهد.

خبرگزاری فرانسه ۲۶ مارس: گروهی از دانشجویان چپ‌گرای ایرانی شب گذشته، در نزدیکی آقامتگاه مسعود رجوی، مسئول مجاهدین خلق، در "اورسورا" و "اعلامیه‌هایی علیه وی پیش کردند، اما هواداران رجوی، بی درنگ، واکنش خفونت آمیز نشان داده، یکی از دانشجویان نظامی را

جمهوری اسلامی و بن بست فائو

بقیه صفحه ۱



انگلستان روش مزورانه‌تری برکزیده است. "کلود جسون" ما حین مصیبت عالی رتبه وزارت امور خارجه انگلستان که از کشورهای حاشیه خلیج فارس دیدار می‌کرد اعلام داشت در صورتی که کویت مورد تجا و زقرار گیرد دولت انگلیسی آماده است که به حمایت از آن کشور اقدامات نظامی معمول دارد. اما در روز بعد، وزارت امور خارجه انگلستان با دستپاچی توضیح داد که مقصود آقای جسون مذاخله انگلیس در جنگ خلیج فارس نبوده و فقط می‌خواستند است بگوید انگلستان به کویت تجهیزاتی نظامی خواهد داد.

دولت شوروی، طبق معمول نظریات خود را به وسیله نویسندگان بی‌اودا و مفسران رادیو مسکو و خبرگزاری "تاس" منعکس می‌کند. مفسران شوروی در مقالاتی که بوسیله آژانس تاس - خبرگزاری رسمی اتحاد شوروی - به برسر جهان مخابره می‌شود خود را قویا مخالف جنگ ایران و عراق نشان می‌دهند و تاء کید می‌کنند که شوروی با ادا به جنگ و تشدید بحران خلیج فارس مخالف است زیرا این جنگ یک جنگ امپریالیستی است و فقط امپریالیست‌ها از آن بهره می‌برند. کسی که این موضع گیریهای لفظی را به عنوان واقعیت قبول کند، به همین سادگی در پیج و خمتوهمات گرفتار خواهد شد. چنین کسی را حجت الاسلام رفستانی به آسانی می‌تواند متقاعد کند که جمهوری اسلامی، به یاری امام زمان فقط با تکی امدادهای غیبی و امت حزب الله، جنگ را ادا می‌می‌دهد و به مخالفت آمریکا و شوروی و انگلیس و فرانس و دیگران ترتیب اثر

نمی‌دهد. برای اینکه بدجنین‌دانی نیفتیم لازم است با دیدشیا راه‌نتری در مسائلی سنگین و از برای این الفاظ، به حرکاتی که در منطقه جریا ن دارند توجه کنیم.

امریکا، انگلیس، شوروی، فرانسه و دیگران در طول شش سال جنگ بین ایران و عراق، هر کدام دهها علامیه رسمی در باره این جنگ انتشار داده اند و صدها بار به پهرمتنا سبت، اظهار نظر کرده اند و در تمام این مدت دیده ایم که هر کدام آن‌ها فقط به مناسبتی که میخواستند مستقیما از بحران خلیج فارس عاید کنند می‌انده‌اند و در پیج و خمتوهمات موارد آنچه می‌گویند با آنچه می‌کنند تفاوت بسیار دارد.

ابتدا از جمهوری اسلامی شروع کنیم: تهدیدهای جمهوری اسلامی تا زکی ندارد ولی این تهدیدها در شرایط خاصی صورت جدی پیدا می‌کند. رژیم خمینی نشان داده است که هر زمان به بن بست برسد آماده هر کاری خواهد بود. در حال حاضر جمهوری اسلامی بار دیگر در بن بست قرار گرفته است. عملیات "فائو" ریسک بزرگی بود که جمهوری اسلامی بدان تن داد تا راهی برای خروج از بن بست پیدا کند ولی علی رغم تحمل صدمات و تلفات بسیار، توفیقی بدست نیامد. دقیق تر بگوئیم: محاسبات جمهوری اسلامی در جنگ با عراق برای بر این محاسبه استوار بود که هرگاه مدورنفت عراق از طریق خلیج فارس ولو به نفتی شمال آن کشور قطع شود عراق قادر نخواهد بود هزینه جنگ را تا مین کند و زیر فشار یک جنگ فرسایشی از پای در می‌آید. این محاسبه درست از آب در نیا آمد و

مضروب کردند. اندکی بعد، نیروهای انتظامی مذاخله کردند و دانشجویان نظامی را برای بررسی هویت شان به زندان‌های پروردند.

در اعلامیه‌هایی که دانشجویان ایرانی بخش می‌کردند، گفته شده بود که مسعود رجوی امروز در "اورسورا" همان کونه عمل می‌کند که روح الله خمینی در نوفل لوشا تو عمل می‌کرد. دانشجویان ایرانی در اعلامیه خود زفسرانسه خواسته‌اند مانع از تکرار فاجعه‌بار تاریخ شود.

مضروب کردند. اندکی بعد، نیروهای انتظامی مذاخله کردند و دانشجویان نظامی را برای بررسی هویت شان به زندان‌های پروردند.

در اعلامیه‌هایی که دانشجویان ایرانی بخش می‌کردند، گفته شده بود که مسعود رجوی امروز در "اورسورا" همان کونه عمل می‌کند که روح الله خمینی در نوفل لوشا تو عمل می‌کرد. دانشجویان ایرانی در اعلامیه خود زفسرانسه خواسته‌اند مانع از تکرار فاجعه‌بار تاریخ شود.

خبرگزاری فرانسه، تونس، ۲۶ مارس: شورای وزیران اتحادیه عرب، شب گذشته همبستگی کامل خود را با عراق در جنگ با جمهوری اسلامی اعلام کردند.

جریان اوضاع به تدریجی گذشت که اکنون جمهوری اسلامی از جنگ فرسایشی وحشت دارد. جنگ فرسایشی مستلزم خرید بی وقفه جنگ افزا روتاه مین هزینه سنگین ادا ره جیبه‌هاست، در حالی که سه عامل مهم یعنی میناران خارک و جنگ نفتکش‌ها، سقوط قیمت نفت و کاهش قیمت دلار، جمهوری اسلامی را با بحران مالی روبرو ساخته است و اگر اوضاع بر همین منوال ادا می‌پیدا کند رژیم آخوندی‌ها قادر به ادا به جنگ نخواهد بود.

جمهوری اسلامی در چنین شرایطی ناگزیر بود تمام قوای خود را جمع آوری کند و به جایی دست بیندازد که قادر باشد از موضع قدرت به کشورهای حاشیه خلیج فارس اولتیماتوم بدهد و آن‌ها را اجبارا از همکاری با عراق بازدارد.

اگر عملیات "الفجر ۸" به هدف خود می‌رسد و جمهوری اسلامی بر بنسدر "ام القصر" دست می‌یافت کسب و بیش در چنین موقعیتی قرار می‌گرفت ولی جمهوری اسلامی نتوانست از "فائو" جلوتر برود و با نتیجه، بیباک کردن نیرو در خاک عراق بجای آنکه باعث منزوی ساختن عراق شود، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس را بر موضع گیری چندی تری درجانبی از عراق ترغیب کرد بطوری که برای اولین بار، این کشورها در اعلامیه مشترکی علنا "جمهوری اسلامی را به تها و زطیبه متهم کردند.

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی یکبار دیگر در موقعیتی قرار گرفته که علی‌رغم سرومادی بسیار و در لحاظ نظامی ناگام و از لحاظ سیاسی شکست خورده می‌یابد. محاسبات موقع نیز به همین خاطر است نه بدلیل بیاد شدن نیروهای جمهوری اسلامی در جزیره فائو، عربستان سعودی و متحدین آن کشور در حوزه خلیج فارس نگرانند که جمهوری اسلامی بر اثر باس، دست به دیوانگی بزرگ بزند و تاسیات نفتی کویت را هدف حمله قرار دهد.

این آخرین حربه‌ای است که جمهوری اسلامی در جنگ خلیج فارس به آن متکی است. بستن دهانه خلیج فارس حتی اگر عملی میباید اکنون دیگر با وجود نیروهای که دانشا "از تنگه هرمز مراقبت می‌کنند برای جمهوری اسلامی میسر نیست. هدف قرار دادن نفتکشها نیز به همین کیفیت، جمهوری اسلامی را با مقابله نیروهای واکنش سریع روبرو خواهد ساخت که نشان داده اند در آسمان بر جمهوری اسلامی تقوی دارند.

اعراب نگران آند که جمهوری اسلامی در لحظه نامیدی دست به عملی بزند که هم برای خودش و هم برای دیگران مستلزم خطرات بزرگی باشد.

کشورهای دیگر هم که خود را در مسائلی مربوط به خلیج فارس ذینفع میدانند در این نگرانی با اعراب بر یکند زیرا همه آنها در حالیکه از ادا به جنگ ایران و عراق سودی برنده و بدلیل مختلف مایل نیستند این جنگ خاتمه پیدا کند، با کمال احتیاط می‌کوشند ادا به جنگ را محدود نگه دارند.

واشنگتن، لندن، پاریس و پایتخت‌های دیگر فقط می‌خواهند جمهوری اسلامی را متوجه کنند که جنگ، ولی در داخل محدود است.

حالت تردد بودند، یورش بردند و عده‌ای را مجروح ساختند. در این واقع که به زور خورد منجر شد عده‌ای از سردم مجروح دستگیر شدند. در این درگیری حزب اللهی‌ها یا دیگر درجه سبعیت خود را به معرض نمایش گذاشتند و ضمن مضروب و معدوم ساختن مردان بر سر رو روی تنی چند از زنان شیخ کشیدند.

این اقدام وحشیانه که به شدت خشم اهالی شهر را برانگیخت. در آستانه تحویل سال در محافل و خانواددهای کرمانشاهی موضوع بحث و گفتگو بود. مردم از این واقعه با نفرت و انزجار یاد می‌کردند و ضمن محکوم ساختن اعمال وحشیانه حزب اللهی‌ها، مسبب اصلی اینگونه وقایع را رژیم جمهوری اسلامی دانستند.

نشانی: QYAM IRAN C/O G.B. 17, bd RASPAIL 75007 PARIS FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد